



سر
گذشتت عجیب این دل خنجر

پنجشنبه ۱۰ رجب فروردین

روزهای پنجشنبه متباً منتشر میشود

سال اول پنجشنبه ۱۶ شهریور ۳۲۹ شماره ۱۳

تک شماره ۳ ریال



هر که بکاری مشغول - يك چیزی بنداز تو كشكول

از مغز باریس و وسط لندن با هوایمای شش موتور به ایران آورده اند. پسره تا سه چهار ماه پیش چهل دروازه میزد که چهارتا رأی الکی برای انتخابات خود فراهم کند و صد تا قول راست و دروغ میداد تا به او اجازه دهند در مجلسی نطق کند و خودنمایی نماید شاید و کیل شود از قضای روزگار حالا وزیر یا معاون شده [اول] کارش قبول توصیه و سفارش و اطاعت امر اوقیاست. او امر مطاع کردن کلفتها را اطاعت مینماید اما اگر شما بدون پارتی و بدون سفارش باطاش بروید فوری ماسک را بصورت میزند و وقتی شرح حال و خدمات خودتان را جزء به جزء موبه مو برای او بگویند نوری قیافه گرفته از یک وزارتخانه ایده آلی و یک کشور ایده آلی تر که در پشت خدا هم پیدا نمیشود صحبت میکند و شما بگویند که از او تاخاضی ترمی مریح نکنید و بگذارید اصل توصیه و سفارش از بین برود و شما می گوید که - یف است شما برای نیل به مقام تثبیت کنید. شما هم لا علاج مرحوب مقام او شده و با از ترس انتظار خدمت و گرسنگی به نصایحش گوش می کنید و تا مدت مدیدی کج حرفهای او هستی اما به بعضی خروج شما تانف [صد] می کند و یکی از افراد هزار فامیل سفارش امیر هوشنگ را میکند و در ظرف ۲۴ ساعت تصویب نامه برای اعزام نور چشمی به شیکاگو یا لندن یا جای دیگری با مساعدترین شرایط صادر می گردد.

این ماسکهائی که رجال ما بصورت زده ، این حرفهای دروغ و خوشترنگی که میزند ، این نطقهای اغرای سراپا آندی که در مجلس می کنند ، اینهمه بختنامه های تلای و بی خاصیتی که صادر مینمایند اینها همه تظاهر است ، اینها همه به خاطر سرگرمی ملت است ، اینها همه بخاطر گول زدن من و تست. ملت بیدار شو و این زالوهائی که خونت را میکشد با پنجه اراده از خود دور کن والا مرگ برای ضعیف امر طبیعی است. هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد. این ماسکها را رجال ما وقتی بصورت میزنند که قصد وارد شدن بنا و داخل شدن در بین ما را دارند این حقه بازی هائی که در می آورند این ژستها و اداها برای اینست که جرات شما را در موقع مقابله با خود از شما بگیرند و خود را بصورت فردی فوق العاده و مظهر نهم و مشهور بشما قالب بزنند ولی اگر از لای در به محفل و مجلس خصوصی این پیویوها بروید بیک دسته از منعطف ترین و بد اخلاق ترین و زبون ترین و نالایق ترین افراد برخورد می کنید. یکدقه پای میز قمار اینها بروید و به بیند که زن و مرد در هم نشسته با هم تجد و فرنگی مآبی بهم فحش میدهند و شوخی رکیک می کنند و حرف بد میزنند و تقاب می کنند و بی ایمانی و بد اخلاقی را عملا در بین خود رواج میدهند اینست که تعصب و غیرتی که شایسته یک فرد زنده است کمتر در آنها دیده میشود. اینها ماسکها را بصورت میزنند و هر کدام به آهنگی مخصوص در جامعه میرقصند و با هم وزیر و سیاستمدار و وکیل و رجل خود را بخورد مردم میدهند و از خداوند گان خدا شرم نمیکنند. اینها ماسک میزنند تا قیافه واقعی و بشره ابلهانه آنها را کسی نه بیند. معجده ساعد مراغه ای با تصویب نامه دولت حجاج را وادار می کند با هوایما بسکه بروند تا بلیط طیاره گران تر و بیشتر فروخته شده منافع آن به شرکت هوایمائی که در آنجا شریک است برسد. از روسها گندم میخرد تا از بابش وهاب زاده بولی به او برساند. منصور الملک به اسم خدمت بیمه ماسک میزند و تخت وزیر می شود تا خرج سفر بچه ها بفرنگ و خرج تعمیر و بنا می باغ و ده خود را بدست بیاورد و بقیه عمر را در گوشه ای نشسته و به خونهای که با انگشتان خود ریخته نظاره کند. نابود باد هر چه آکتور و هر چه بم باز است ، مرگ بر کسانی که ماسک بصورت میزنند و خود را خلاف آنچه هستند برخ مردم می کنند... این رجال لوس و نترخیال میکنند که کاینات برای خاطر آنها خلق شده و احیاناً منشور آتلانتیک هم برای حفظ علی آباد و محمود آباد آنها تنظیم گردیده است. چون ملت بشر است و روزی ممکن است از اینهمه اجحاف و ظلم به جان بیاید و حق حیات و آزادی خود را آنطوریکه ملتهای زنده خواسته اند بخواهد برای او مشغولیات درست کرده اند این مشغولیات سازمان وسیع و پر عرض و طول ادارات است که بقدر پیشیزی در بهبود اوضاع مردم مؤثر نیست و بقدر خسردلی از دردهای بی منتهای افراد را کم نمی کند و اندکی آرامش و راحتی برای ایشان فراهم نیسازد. يك روز مردم را به کار تبدیل شناسنامه باعکس مشغول میکنند و عکس میبرند و عکس میگیرند و کتابچه منحوس کثیفی را که در جیب داشته با کتابچه بی دوام رنگ و رورفته تری با هم شناسنامه تمویض مینمایند يك روز مردم را با هم کاری بافرهنگ باجنمهای خانه و مدرسه دعوت میکنند ، يك روز بلیط بخت آزمائی راه می اندازند ، يك روز بقیه در صفحه ۱۶

بله. هر که بکاری مشغول يك چیزی بنداز تو كشكول. رفتار دولت برای گرفتن مالیات از افراد بدبخت و بیچاره و این مات گرسنه لاجون مفهوم واقعی شمری است که باهنگ بالا بچه ها میخوانند و دست میزنند و بای می گویند. وقتی پدرهای با غیرت که يك عمر با راستی و درستی زندگی کرده و گرد دزدی و دغلی نگشته اند از خرید پتیر و انگور برای زن و بچه خود عاجزند و نینداند جواب خواهش و تنیات آنها را چه بدهند. وقتی سرباز های دور از خانه و خانمان در اقصی نقاط کشور بجاتبازی مشغولند. وقتی بچه های طبقه دوم و سوم ملت در قترن اتم پای چراغ نفتی تحصیل علم اشتغال دارند. وقتی بیوه زنهایی که شوهران خود را در واقعه شهر یورو و جنگ سیریم و نهضت جنوب و بلوای آذربایجان از دست داده اینک برای سیر کردن بچه های بی پدر خود برخت شوئی در خانه اغنیا مشغولند. وقتی در بهترین خیابانهای تهران یعنی شاهرضا در مقابل چشم هزاران خارجی و داخلی زنهای ۱۸ و ۱۹ ساله که خواهران واقعی ما محسوب اند عفت و عصمت خود را باه تومان و ۱۰ تومان بیاد میدهند تا از گرسنگی نیرند. وقتی جوانهای قوی البینه ایرانی که باید مظهر نهم و کمال باشند بعلت نبودن مدرسه و دارالتربیه عجیب بری و سه قاب انداختن در پشت بانگ شاهی و جلوی شهرداری مشغول اند. وقتی استادان زحمت کش دانشگاه برای تأمین کرایه خانه خود تمام ماه را ماتم گرفته خود را از هردلال و رمال برای کارنان و آب عاجزتر و بیچاره تر مینینند. وقتی آتشمای درون و آرزوها و امید های جوانان کشور دود شده و فنا میگردد. وقتی وطن پرستان واقعی دچار باس و حرمان گردیده همه چیز پشت پا میزنند. وقتی من بچشم خودم می بینم که هر کس وظیفه شناس تر است گرسنه تر و خسته و وامانده تر است. در چنین موقعی عدهای خود خواه و از خدا بیخبر شبها با لیره بوکر میزنند و با مشروبهای بطری ۱۰۰ تومان کله ها را گرم کرده ایران عزیزشان (۱) را با آمریکا و انگلیس مقایسه نموده و بسبک شیره ایها و بنکیها که از پای چراغ شیره قصد فتح دریای خزر را دارند خیالات دور و دراز مینانند. این جماعت نه بوعظ فلسفی و منطق الطیر شیخ مطاراهیت میدهند و نه بفلسفه برکون و کلام سدهی آنها دلار قاچاق بدست آورده و گندم بوسیده بخورد مردم داده و حق و حسابها را جمع نموده و شبها دور هم گرد می آیند و زنهای خود را یکدیگر معرفی کرده تا نیه شب غرق خوشی و مستی و غفلات توی هم اول میخورند. اینها برای تأمین معاش و تهیه يك زندگی بصورت عالی و بسیرت فانی هر گونه قدمی بر میدارند و هر نوع اقدامی میکنند. این از خدا بیخبران و این ماجراجویانی که بی ترس آکتورها و زبردست ترین مقاله ها شبیه اند ابد نمیتوانند فکر کنند که قدمهای آنها بر چشم های ترونناک مات محبوب ایران گذارده میشود. و این سرخاب که آنها بر رخ میمانند از خون دل مردم است.

این حالهائی که اگر مات ایران حس داشته باشد دست آنها را گرفته از این خاک بیرون کند قادر بحالی هم نیستند. این مظاهران و خود نمایانی که خیال میکنند دنیا بخاطر آنها خلق شده و ملت ایران بعنوان زر خرید در ردیف ارت پدرشان به آنها رسیده هیچگاه بفکر ملت ایران نبوده و نیستند. وقتی وارد جامعه میشوند

و با افراد تماس میگیرند مانند لوطی فلامحسین و بم بازها ماسک حقه بازی را بصورت خود زده ژست و ادا راه انداخته يك فاصله عمیق بین خود و توده ایجاد و خود را مانفوق وارشد بر مردم معرفی میکنند و با این تردستی آتیه خویش و اطفالشان را تأمین مینمایند. اینها برای حکومت بر مردم و برای سواری بر مردم ماسکهای عجیبی بصورت خود میزنند و تظاهرات مسخره و ریختنهای من در آوردی برای خود درست میکنند که برای یکفرد با هوش و فهبیده از هر کمدی خنده آورتر و از هر مسخره ای مسخره تر است

در یکی دو شماره قبل نوشتم که اینها برای سواری بر مردم از ریش و از عصا و از عینک و از شکم گنده و حرفهای گنده تر و از زیاد در گلو انداختن و از حرفهای پرت و پلا زدن و خلاصه از هر حرفه ای که نزدیک دستشان باشد استفاده میکنند

این مسخرها را که میخوانید کمی فکر کنید و چشمها را برای چند لحظه بر روی هم بگذارید. قیافه و ژست و حرکات این رجال را در نظر بیاورید و به بینید یکی از اینها هست که به آکتور شبیه نباشد؟ یکی از اینها هست که ادا در نیاورد؟ یکی از اینها هست که صاف و ساده و بی غل و غش صحبت کند؟ شما يك يك این رجال را در خاطر خود مجسم کنید. یکی زلف گذاشته ولی ریش و کلمات آخوندی را فراموش نکرده. دیگری اقب سردار و سالار گرفته ولی از ترس تاریکی شب تا صبح نمی خوابد. آن یکی بقدری فرنگی مآبی راه انداخته که آدم خیال میکند تازه آقا را از لای زورق باز کرده اند و با اینکه دیروز

توطئه بر علیه دولت

مخبر ما از بسیاری محافل سیاسی کسب خبر کرده است که گویا عده ای از وزرای کابینه رزم آرا با یکدیگر سازش کرده و بوسیله تعویض اشخاص و اقدامات غیر عادی در وزارتخانه های خود قصد بر پا کردن سر و صدائی را بر علیه دولت دارند تا بر اثر این سرو صداها ناراضی از دولت زیاد شده و دولت سقوط کند و این آقایان خود کابینه جدید را تشکیل دهند این فکر عده ای طرفدار در مجلس نیز دارد بقرار معلوم چهار نفر وزیری که این قرار داد را با هم گذارده اند اسامی شان فاش شده و حتی بی اطلاع ترین آنها که قصد نخست وزیری هم دارد برای اینکار دست و پای زیادی می کند. یکی از خبرنگاران ما اطلاع داد که گویا در آخرین جلسه قبل از تعطیل مجلس یکی از وکلای طرفدار رزم آرا برای تذکر این امر به رزم آرا یادداشتی بعنوان یکی از چهار نفر وزراء باینضمون مینویسد که آقای ... نخست وزیر آئینده... خواهشدارم فلان کار ... و بعد این یادداشت را به پیشخدمت میدهد که بدست رزم آرا برساند و منظورش از این عمل و اشتباه عیدی این بوده که رزم آرا را متوجه موضوع کند.

در جلسه مخصوص نویسندگان و مخبرین تهران شهر این موضوع مورد بحث واقع شده و عموماً از این رفتار اظهار انزجار نمودند زیرا رزم آرا تاکنون ثابت کرده که براتب از ساعد و منصور و حکیم الملک لایق تر و وطن پرست تر است.

وزیر پست و تلگراف جواب نمیدهد

راجع بمعامله هفتاد هزار مقرر تا امروز وزیر پست و تلگراف جوابی بمانداده. اخیراً به یکی از کارمندان وزارت پست و تلگراف در آن واحد سه شغل واگذار شده است و اسباب تعجب عموم گردیده مخبر ما علت واگذاری این مشاغل را فهمیده ولی بعللی از توضیح آن خودداری میشود.

نماینده مجلس گندم پوسیده میفرشد

مخبر تهران شهر از اهواز خبر میدهد. ابریشم کار نایبند مجلس شورا ایملی و موسوی نماینده سابق اهواز مقدار کلی از گندمهای پوسیده و کهنه عراق عرب را در اهواز خریداری کرده بنام گندم کارونی از قنار تلی پنجهزار ریال به سیلوی اهواز تحویل داده اند در موقع تحویل و تحول سروصدای این خلافکاری بلند شده مامورینی برای بازرسی و رسیدگی باین جریان به محل میروند معلوم میشود موضوع حقیقت داشته مقداری از گندمها را در انبار سیلو توقیف میکنند

یکمیلیون و ششصد هزار تومان کسری

مخبر تهران شهر اطلاع میدهد از روزی که ایمانی مدیر کل سابق مالیات مستقیم که به تندی و سختی معروف است عوض شده تاکنون معادل یکمیلیون و ششصد هزار تومان از وصولی مالیات کسر گردیده. مخبر ما علت این کسروصول را دو چیز میدانند یکی سازمان زائد و بیوردی که اخیراً بنام پیشکاری تهران درست کرده اند دوم برکناری ایمانی که در کار وصول بسیار سخت گیر و دقیق بوده بدیهی است آقای وثوق پیشکار فعلی دارائی تهران از مردان درست و صحیح العمل است و خبر فوق دلیل برضعف یا عدم جدیت ایشان نیست

دکتر نصر حقوق دوسال خود را گرفت

مخبر تهران شهر از وزارت دارائی اطلاع میدهد که دکتر نصر وزیر دارائی مدتی پس از رفتن امریکا از خدمت برکنار میشود و مدت دو سال بیکار بود اینک که بمقام وزارت دارائی رسیده حکمی جهت خود صادر و حقوق دوسال دوره بیکاری را دریافت داشته یکی از صاحبمنصبان درستکار وزارت دارائی بمخبر ما اطلاع داده است که گویا حقوق مزبور هم بدولار به جناب دکتر تقدیم گردیده مخبر تهران شهر قسمت اخیراً این خبر را با قید احتیاط منتشر می کند.

باز هم در دخانیات

پیرو خبری که مخبر ما در شماره ۶ این مجله داده بود مأمور فعالی که در سال ۱۳۲۵ برای خرید یکت هزار و دو بیست تن تنباکوی کاشانی سی و هشت هزار تومان خرج کرده آقای عباس اکرمی است و شخص دیگری که برای خرید ۲۵۰ تن یکصد و بیست هزار تومان هزینه تراشیده آقای نبوی است که فعلاً رئیس اداره کل اموال دخانیات است. شخص اخیر بقرار معلوم دارای چند پرونده است که مخبر ما درصدد تحقیق کامل از سوابق او میباشد و برای ما اسباب کمال تعجب است که مدیر کل دخانیات چرا بین افراد صالح و غیر صالح فرقی نمی گذارد.

ساعد هم بله

مخبر تهران شهر از وزارت دارائی خبر میدهد که چند ماه قبل ساعد الوزاره سنا تورا سابق یکی از نه ترین عمارت های وزارت دارائی که در شیران واقع است به بهای بسیار ارزانی از اداره املاک اجاره کرده و چون رئیس املاک با اجاره دادن بشارایه بدون طی تشریفات مخالف بوده است از کار برکنار میشود جریان اجاره عمارت مزبور پرونده ای دارد که ما تقاضا داریم اداره املاک حقیقت امر را از آن استخراج و با اطلاع خوانندگان تهران شهر برساند.

برای بند (ج) فکر تازه ای شده

مخبر ما از مجلس شورا ایملی و از محافل مختلف سیاسی کسب خبر کرده است که طرحی در دست تهیه مجلس است که بموجب طرح مزبور عمل هیئت تصفیه باطل و غیر قانونی شناخته میشود حساس ترین نکاتی که در طرح مزبور قید شده دومورد است یکی اینکه طبق قانون باید هیئت از ۷ نفر تشکیل شود و لااقل ۵ نفر از آنها در مورد یک پرونده رای و نظر بدهند در حالی که غالباً جلسات با تعداد کمتری تشکیل شده تا نایب در قانون مزبور بیش بینی شده بود که در صورت مرگ یا نبودن یا برکناری یکی از اعضا نفر جدید باید بتصویب مجلس انتخاب شود در حالیکه این نکته رعایت نگردیده مخبر ما رو بهر طرفه از مجموع اخبار اینطور نتیجه میگیرد که امروزه بفرنج ترین کار مجلس و دولت و مقامات دیگر حل کار مشمولین بند ج است و گویا بر خلاف میل جیم ها مشمولین «ج» از این مخمصه نجات خواهند یافت

دولت ضعیف شده

مخبر تهران شهر از راهروهای کاخ ایبض این خبر را کسب کرده که دولت رزم آرا بعللی قدرت اولیه خود را ازدست داده و اگر بطور آزمایش این روزها در مجلس تقاضای رای اعتماد بکنند بیشتر از ۴۰ رای نخواهد داشت

فرماندار آبادان

بقرار اطلاع حاصله سپهری معاون مدیر کل سابق تبلیغات که بفرمانداری آبادان انتخاب شده بود به محل مأموریت خود نخواهد رفت و گویا ریاست کل پست برای ایشان در نظر گرفته شده است

سه هزار لیره در راه آهن

خبر مربوط به بنگاه راه آهن دولتی که در شماره پیش درج شده بود مربوط بژنرال موتور نبوده و راجع بخرید دو دستگاه موتور ژنراتور برق ۵۰۰ و ۳۵۰ کیلووات برای تهران و اهواز میباشد. بدینوسیله خبر مزبور تصحیح میشود طبق خبر بیدی بنگاه راه آهن مشغول عقد پیمان با نماینده میرلیس که بهای پیشنهادی او متجاوز از ۳۰۰۰ لیره گران تر از پیشنهاد دهنده دیسکر است میباشد. ما منتظر پاسخ و توضیح بنگاه راه آهن هستیم

وزیر بازرگانی و شهردار عوض میشوند

در محافل سیاسی شایع است که شهردار تهران عوض میشود و علت تعویض ایشان بقرار اطلاع عدم رضایتی است که نخست وزیر در موقع بازدید از شهرداری ابراز کرده اند. همچنین مخبر تهران شهر اطلاع یافته که بر اثر صدور سهمیه های غیر متناسب از طرف وزارت بازرگانی و شکایت تجار وزیر بازرگانی بزودی از پست خود برکنار خواهد شد.

دقت فرمائید

از روز پنجشنبه ۱۶ شهریور داستان تاریخی

سلطان خونخوار

بقلم: ایرج طیبی گیلانی

در مجله هفتگی «تهران شهر» آغاز خواهد شد کسانیکه از خواندن این داستان تاریخی که فجایع آزی دهک پادشاه ماد را شرح میدهد غفلت کنند پشیمان خواهند شد.

پنججاه جلد کتاب مجانی

از اول مهر ماه مجله تهران شهر دارای مهر و شماره مخصوص خواهد بود و در آخر هر ماه به حکم قرعه پنججاه نفر از خریداران تهران شهر پنججاه جلد کتاب خوب از انتشارات تهران شهر داده میشود.

دنیای دیگران

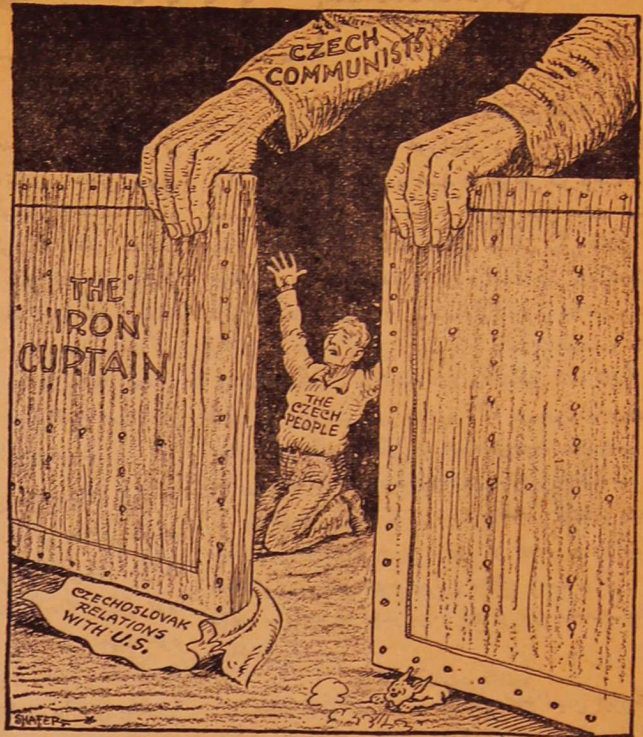
نظریه دو آرتیست سینما نسبت بهم

در هفته قبل موضوع انتقاد سینمایی ماراچ برک با افتخاری که هنرپیشه های او ارول فلین و الیو بادوا و ویلاند میباشند بوده است و چون جدیداً در مجلات خارجی این دو آرتیست را بخوبی معرفی کرده و بیوگرافی آنها را برای طالبان این فن بطور کامل شرح داده لذا ما نیز برای مزید بر اطلاع خوانندگان تهرانشهرعین آن مطالب را درج کرده تا بدینوسیله بتوانیم شما را باخلاق و روحیات این دو که عالمی را متوجه خود کرده اند آشنا سازیم :

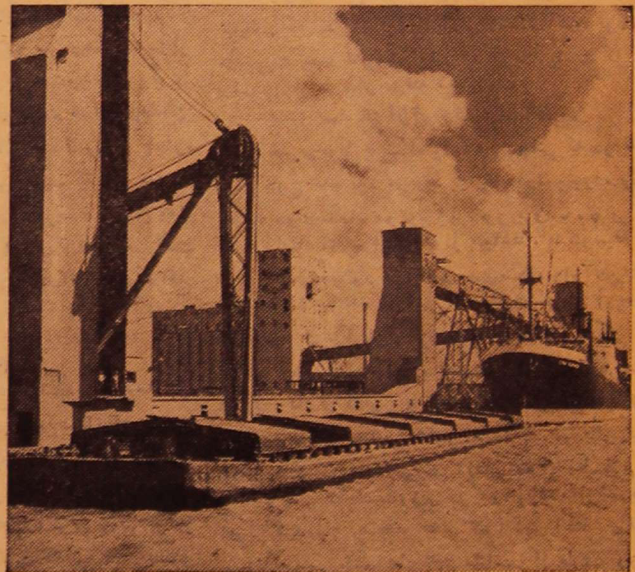
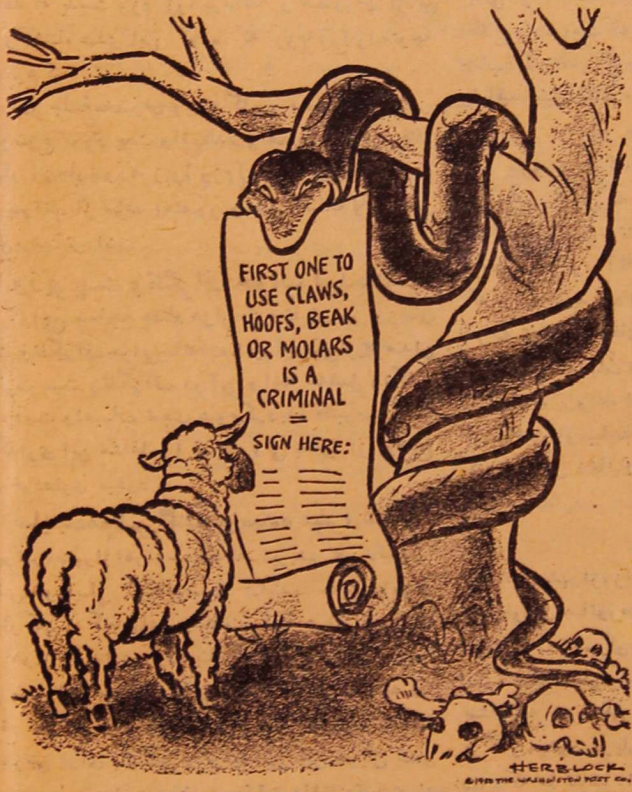
خبر نگاران خارجی برای اینکه بطور کامل اطلاعات تازه ای از دو هنرپیشه مذکور بدست آورند بهترین راه در نظرشان بدین طریق پسندیده آمد که عقیده هر یک را درباره دیگری سؤال کنند : برای نیل بمقصود نزد ستاره زیبای هولیود الیویا که در آنجا بالیوای کوچولومعروفست رفته و از او اطلاعات زیر را نسبت بهمکارش ارول فلین کسب کردند « دوست من ارول فلین خود را مرد عاقلی میدانند و حال آنکه سخت دچار اشتباه است »

« و اگر بخواهم بطور صریح عقیده خود را راجع بوی اظهار دارم باید بگویم که ارول طفل بزرگی است و هنوز نمیداند چگونه باید خود را برابر پیش آمدهای ناگوار مجهز سازد برای اثبات این نظر کافیت نظری بروزنامه ها و مجله های سینمایی افکنده و آنچه را که در خصوص این هنرپیشه نامی بچاپ رسانده تحت مطالعه در آورید :

ارول خود را یکی از مردان شوخ بقیه در صفحه ۱۵



وقتیکه کمونیست دیوار پولادین را بروی چک بست از سین سنیاتی تایمز استار چاپ امریکا



نیوآرلینز (ارلثان جدید) یکی از بزرگترین شهرهای بندری ایالت لوئیزیانای آمریکا است و موفقیت آن در کنار رود خانه عظیم میسیسیپی آنرا مدتها است یکی از مراکز تجارتی مهم امریکا نموده است. صادرات و واردات این شهر در سال گذشته بالغ بر ۷۰۰۵۸۸ تن بوده بیشتر صادرات آن پنبه و بولاد و مواد نفتی است، جمعیت این شهر بالغ بر ۵۷۵۰۰۰ نفر است و بعضی از بناهای قدیمی آن تاکنون حفظ شده است. در این عکس بار ریزی یکی از کشتیها در کنار انبار سیلوی شهر نشان داده میشود.

نظر آمریکائیهادر باره قطعنامه صلح که اخیراً در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۰ بوسیله جوانان سوسیالیست بین المللی در استکهلم صادر گردیده در این کاریکاتور مجسم گردیده است. کاریکاتور مزبور که در روز نامه واشنگتن پست چاپ گردیده مار مهیبی را نشان میدهد که بره ناتوانی را مجبور بامضاء ورقهای مینماید که در آن این جمله نوشته شده هر کسی که اول بار متقار و سم و پنجه بکار برد بزهکار است :

این زن جنایتکار را من گشتم

مقدسی چه آدم ز بردست و در عین حال قسی قلبی بوده و این زن جوان کی و اهل کجاست فعلاً بر کسی معلوم نیست

[این خبر حزن انگیز و هیاهو فوراً

در صحن مطهر منعکس

و جمعیت زیادی از مردم شهر که برای زیارت رفته بودند و اهالی جلو مقبره از دحام نموده و هر یک به نحوی اظهار نظر میکردند برق آسا این خبر در بدن

به با سببان رسید و با سببان

نیز فوراً جریان را

بکلاتری مربوطه گزارش

داده طولی نکشید مأمورین

آگاهی در محل وقوع جنایت

حاضر و پس از مشاهده

این وضعیت شروع به تحقیق و فعالیت

برای تعیین هویت قاتل و مقتوله نمودند

وضع ظاهری جسد این زن جوان و مخصوصاً

کودک شیر خوارش هر بیننده را متأثر

میساخت زیرا بهیچ نحوی کودک از جسد

بی جان مادرش جدا نمیشد بهیچانی و

نوازش هیچکس توجه نداشت میخواستند

او را با شیرینی ساکت نمایند ولی او

ابداً اعتنائی نمیکرد و با دست کوچکش

دست هاراپس میزد و بابی تابی مخصوص

وشیون کنان خود را بروی جنازه مادرش

میانداخت زنها بادیدن این منظره حزن -

انگیز و دلخراش بر تکب این جنایت فجع

نفرین و مردها را ناسزا میگفتند جنازه

مقتوله را بزین و مرد حتی بقابله ها به

حامی ها نشان دادند ولی هیچیک او را

نشناختند در خارج و داخل مقبره هم از قاتل

کوچکترین علامت و آثاری مشاهده نمیشد

نکته قابل توجه اینکه قاتل بطوری بسا

زبردستی و مهارت بند چادر را بگردن

مقتوله انداخته و محکم بسته بود که کاملاً

بر گوشت فرورفته بود و مقتوله قادر به

مقاومت نبوده فقط در اثر دست و پا زدن

کی زمین خراشیده و کفشهایش از پایش

بیرون آمده بود

آقای بهرامی رئیس شعبه ۳ (رئیس

فعلی اداره آگاهی) که بعضی وصول این



میرزا محمود مقبره دار باغ طولی نزدیک های ظهر که داشت مقبره ها را سرکشی میکرد ناگاه صدای گریه و زاری کودکی او را متوجه یکی از اطرافها نمود و تکیه در اطاق را باز کرده هانش از تعجب باز و در جای خود میخکوب شد و بیچاره زبانش بند آمد و پاهایش دیگر برای حرکت نداشت و وحشت زده تکیه بدیوار زد و بدرون اطاق مینگریست

اطرافیان که میرزا را بهت زده دیدند جلورفته بعضی مشاهده داخل اطاق آنها نیز دچار بهت و حیرت عجیبی شدند زیرا در وسط اطاق جنازه بی جان زن جوانی را دیدند که طفل شیرخواری در کنار او و گاهی بستان مادرش را بدن میگرد و چون شیری ندارد که او را سیر کند صیانی شده بستان را راه و شروع بشیون وزاری میکند و با دست های کوچولوی خود به سرو سینه مادرش میکوبد

چون درست متوجه شدند دیدند با بند چادر خودش او را خفه کرده اند مرتکب این جنایت فجع آنها در جوار چنین مکان

خبر با چند نفر کار آگاه در محل حاضر شده بود از میرزا محمود که در اثر صرف یکی دو استکان قند داغ و دیدن کار آگان و مأمورین انتظامی جانی تازه گرفته بود شفاها سئوالاتی نمودند میرزا محمود با رنگ پریده در جواب گفت آقای رئیس از یکسال و نیم پیش تا کنون این ضعیفه با جوانی که سابقاً لباس امنیه (ژاندارم) در تن داشت و هفته می دو مرتبه باین مقبره میآمدند و پس از چهار پنج ساعت توقف بدون سر و صدا از قبره خارج بطرف شهر میرفتند و من تصور میکردم آنها زن و شوهر باشند دیگر از هویت و محل سکونت و چگونگی زندگی آنها اطلاعی ندارم .

بسیار خوب میرزا شما وحشت نداشته باشید مزاحمتی برای شما نخواهد بود حال درست دقت کنید علامت و مشخصات آن مرد را بگوئید میرزا محمود هم مشخصات جوان را آنچه بخاطر داشت بیان نمود همان ساعت چند نفر از مأمورین با اتومبیل بقم و قزوین حرکت کردند عده دیگر هم در داخل و خارج حضرت عبدالعظیم مشغول تحقیق و تفتیش شدند ولی جدیت و کوشش ها برای بدست آوردن هویت مقتوله و دستگیری قاتل بیجا سی نرسید مأمورین هم که بخارج رفته بودند بدون اخذ نتیجه مراجعت کردند ساعت ۸ صبح روز چهارم بود مردی ژولیده و پریشان حال که آثار خستگی و گرسنگی از چهره بی رنگش نمایان بود وارد شعبه اول شده و با چشم گریان گفت آقای رئیس چهار روز است عیال من با طفل یکساله ام حسین سر به نیست شده اند و تا حال هر کجا بازدم خبر و اثری از آنها بدست نیآوردم تا بریش شنیدم زنی را در حضرت عبدالعظیم کشته اند نصف شب ییاده بکلاتری آتجا رفتم با این شماره مرا با اداره آگاهی دلالت کردند آقای رئیس شما را بخدا آن زن بتول عیال من بود ؟

آن زن که کشته اند بچه کودک هم داشته ؟

آقای رئیس شما را بوجدانت راست بگو من دارم دق میکنم ...

این مرد بیچاره گرچه خودش را مشهدی عباسعلی آتش انداز معرفی نمود ولی هنگامیکه کودک یکساله را که موقتاً به

بانوی سپرده شده بود بشعبه آوردند و بعضی دیدن پدرش فریاد کنان خود را در آغوش پدر پرتاب کرد بهترین معرف او بود و از این رو معلوم و مسلم گردید این مرد سیه روز شوهر مقتوله است در حالیکه بفض راه گلویش را گرفته بود پیوسته کودک را میبوسید و میپرسید بابا جان پس مادرت کو کودک کوچولوی زبان بسته گویی با اشاره سرو دست می خواست بیدرش بفهماند «من شاهد خیانت مادرم نسبت بشما و ناظر پنجه نیرومندی بودم که بجرم این خیانتکاری گلویش را بسختی فشرده و بند همان چادریکه شما برایش خریده بودی محکم بگردنش بست و برای همیشه مادرم را ترک گفت « ولی مشهدی عباسعلی آن نیروی شخصی را نداشت و مخصوصاً در اثر این پیش آمد فهم و ادراک خود را بکلی از دست داده بود خلاصه در مقابل پرسشی که از او شد جواب داد یکسال قبل که در منزل سید ظاهر ساکن بودیم جوان امنیه ای هم در آن خانه سکونت داشت و از قرار نامش جعفرقلی خان بود ولی از تاریخی که تغییر مکان دادیم دیگر من آن جوان امنیه را ندیدم و از مکان فعلی او هم اطلاعی ندارم حال که مشهدی عباسعلی قاتل را معرفی نمود دیگر تحمل جایز نیست او را بسا کودک شیرخوارش بحال خود گذارده و بسروقت جعفرقلی خان امنیه میرویم

کار آگاهان بجنب و جوش آمده و باعجله هر چه تمامتر برای اقتادند در بین راه یکی میگفت انشاء الله خودم دستبند را بدستش خواهم زد دیگری میگفت شانس من بهتر است قول میدهم توی همان اداره امنیه میج او را بگیرم یکی دیگر گفت آقایان عجله نکنید باید بطرز هاقلا نه این قاتل را دستگیر نمود زیرا او ژاندارم است و شاید هم مسلح باشد خصوصاً در چنین موقعی ممکن است اسلحه کوچک شخصی همراه داشته باشد در صورتی که بی گذار بآب بزینم دچار اشکالاتی دیگر خواهیم شد این گفتگوها در بین راه ادامه داشت که اتومبیل جلوی اداره ژاندارم می توقف نمود و مأمورین بسا چالاکی از اتومبیل خارج و مهبای دستور بودند و پس از گرفتن دستور اسلحه و بقیه در صفحه ۱۰

عین الدوله

عین الدوله طلاب رازنجیر کرده با اذیت و آزار بتهجدگاه فرستاد



عبدالمجید میرزا عین الدوله داماد مظفرالدینشاه و از شاهزادگان درجه اول بود او مردی بود مستبد، سرسخت، متکبر، مسک و مقتدر

از اول روزیکه زمام کشور را در دست گرفت با یک صولت بی نظیری شروع بکار کرد و چون مظفرالدینشاه بیحال و بعیش و عشرت مشغول بود تمام قدرت دولت در شخص عین الدوله متمرکز شده و اراده او بجان و مال مردم فرمانبرمائی میکرد. چون مستبد بود در کارهای مملکت با کسی مشورت نمیکرد و چون متفرعن بود بکسی احترام نیکگذاشت و چون مسک بود بکسی بول ننهاد و همین سه صفت او کافی بود که در اندک زمانی از طرف مقامات متنفذ اعم از رجال دولت و روحانیون برضد او قیام کنند و کار بکشمش برسد

زیرا مردمیکه در دستگاه دولت مقام و منزلتی داشتند انتظار داشتند که در کارهای دولتی با آنها مشورت شود و احترامات آنها منظور گردد و کسانیکه طالب پول و منفعت بودند انتظار استفاده داشتند و اکثر روحانیون که هم طالب پول و هم طالب احترام و مداخله در امور دولت بودند نیز از سایرین ارضاء اعظم تازه رنجیده خاطر شده و بغالفت او برخواستند

عین الدوله بکمرد مستبد و خودخواه در تمام معنی کلمه بود و رحم و شفقت در دل او راه نداشت او مردم را چون گوسفند تصور میکرد و عقیده مند بود که باید با چوب آنها را راه برد و کمترین ارزشی بافکار عمومی نمیداد او بادستگاه نوین دنیای متمدنی مخالف بود و از فرهنگ نوین بیزار بود و تا آنجا که ممکن بود در خفه کردن افکار و از میان بردن آزاد مردان کوشش میکرد

عین الدوله با اینکه طبعا ایرانی دوست بود و چون سایر صدور ایران زیاد بقامات خارجی متکی نبود آزادبخواهان را دشمن

میداشت و بزرگترین سد راه افکار نوین بود، شدت عمل او بحدی بود که هنوز پاسی از شب نیکگذشت که اهالی پایتخت قادر بقدم گذاردن در کوچه ها نبودند و احدی قدرت انتقاد از دستگاه دولت را نداشت

مجلس و محافل بکلی ممنوع بود و خواندن روزنامه جرم سیاسی محسوب میشد حکومت ترس و وحشت در دوره او فرمانفرما بود و بیدادگری و فشار مأمورین دولت بسرحد کمال رسیده بود

از همان روز اول که عین الدوله زمام امور کشور را در دست گرفت در باربان و طبقه متنفذ را مرعوب نمود و کلیه رشته های امور را در دست گرفت بطوری شدت عمل نشان داد که حتی محارم و نزدیکان مظفرالدینشاه سر تعظیم و تکریم در مقابلش خم کردند و او را صاحب اختیار مطلق شناختند

عده ای از آخوندها که در دوره های گذشته سرکشی میکردند و کسی متعرض آنها نمیشد بموافقت و مخالفت بعضی از روحانیون متنفذ کشمش وزد و خوردی کردند که چند نفر مجروح شدند

عین الدوله بدون پروا و اعتنا و مشورت با روحانیون آنها را دستگیر و همه را زنجیر کرده و با فجیعترین وضعی باردییل فرستاد و مدت زمانی در قلعه اردبیل حبس بودند و آنچه روحانیون از آنها شفاعت کردند اعتنا نکرد

حتی میرزا سید عبدالله بهبهانی که مورد توهین آخوندهای دستگیر شده واقع شده بود برای اینکه علوهت خود را نشان بدهد از آنها شفاعت کرد و بین الدوله پیغام داد که از توهینی که بن شد گذشتم و تقاضای استخلاص آنها را نمود ولی عین الدوله با بی اعتنائی جواب داد که من آنها را برای میل و رضایت شما تنبیه نکردم بلکه برای نظم عمومی بدین عمل مبادرت کردم و هر کس از هر طبقه و مقام شرارت کند از تنبیه و مجازات منافی نخواهد شد

بهبهانی که در آن زمان موقعت و مقام بزرگی میان روحانیون داشت از این رویه خشونت آمیز عین الدوله سخت رنجیده خاطر شد ولی چاره ای جز سکوت و تحمل نداشت

میرزا علی اصغر خان اتابک که در زمانی بود ایران را ترک کرده بود در میان روحانیون و رجال دولت دوستانه و طرفداران مهمی داشت که در هر موقع و حال آرزو مند مراجعت او بایران و زمامداریش بودند و در خفا برضد عین الدوله میکوشیدند

چنانچه با صراحت السلطنه که یکی از محارم اتابک بود برای نگارنده نقل کرد که اتابک پیش از حرکتش از تهران مبلغ مهمی در میان روحانیون قسمت کرد و اعتباری بایانی در اختیار کارکنانش گذارد منجمله مبلغی بتوسط خود من برای

میرزا مصطفی آشتیانی که یکی از روحانیون سیاستمدار زمان بود و بعد در جرگه مشروطه خواهان در آمد و در این راه شهید شد گذارد و باو پیغام داد که من با امید دوستی و مردانگی شما در انتظار هستم زمانی نکشید که روحانیون متنفذ تهران که در ظاهر با هم آمیزش داشتند

بدودسته قسمت شدند، مرحوم طباطبائی و بهائی بغالفت با عین الدوله برخاستند و حاجی شیخ فضل الله نوری و سید ابوالقاسم امام جمعه راه موافقت و همکاری با عین-

الدوله را در پیش گرفتند و مردم هم بنا بر تمایل قلبی یا منافع شخصی بآنان بیوستند و در نتیجه دودسته بسر کردگی روحانیون در مقابل هم قرار گرفتند و بنای کشمش و مبارزه را گذاردند و همین مبارزه و دو دستی عاقبت بانقلاب مشروطیت که زمینه آن از دیر زمانی بدست آزادبخواهان بطوریکه در فصول گذشته ذکر کردیم فراهم شده بود منتهی گردید

ناگفته نماند که مرحوم بهبهانی از دیر زمانی دوست و طرفدار اتابک بود و عین الدوله این حقیقت را بخوبی میدانست و از فعالیت و شجاعت بهبهانی آگاهی کامل داشت

این بود که بکمک و ترویج روحانیون موافق خود همت گماشت و آنها را تقویت کرده و در بسیاری از امور طرف شور خود قرار میداد و میانجیگری آنها را در کارها میپذیرفت و منافعی بآنان میرسانید مدبر و روزنامه حبل المتین که با اتابک دشمن بود او را بدخواه ملک و ملت میدانست چون عین الدوله بصدارت رسید مقالات چند در لیاقت و کاردانی عین الدوله

نگاشت و از او تمجید و تعریف بسیار کرد و برادرش میرزا سید حسن حبل المتین و شیخ یحیی کاشی که مجبوس بودند بنا بر امر عین الدوله مستغلب شده بصدر اعظم وقت نزدیک شدند و در نتیجه روزنامه حبل المتین که از عین الدوله طرفداری میکرد بدون مانع وارد ایران میشد و مردم از خواندن آن استفاده میکردند

»»»

از نظر فلسفه تاریخ و اهمیت موقع اجازه میخواهم که زاجع بآنچه در بالا اشاره کردم توضیح بیشتری بدهم و بتفسیر بپردازم در آن سازمان نفوذ روحانیون بسرحد کمال رسیده بود و در کلیه امور کشور اعم از اجتماعی و معاملات قضائی و سیاسی مداخله نداشتند و رشته امور کشور در تمام شئون در دست آنان بود و حتی در عزل و نصب صدور و حکام بول گرفته اعمال نفوذ میکردند و هر کس بیشتر در میان این جماعت طرفدار داشت زودتر بقامات عالیه نائل میشد و در کارش پایدار میماند

چندین هزار نفر مفتخوار بنام طلاب علوم دینی در مدارس قدیم چون سربازانی که در سربازخانه جای میگیرند میزیستند و بهر کاری جز تحصیل علم و کمال میپرداختند و کارشان گرم کردن حوزة روحانیون بزرگ بود

و هر روحانی که بیشتر طلبه در اختیار داشت نفوذ و قدرتش بر دیگران میچربید

چون مخارج این طلاب علوم دینی از راه اوفات مدارس تأمین میشد هر یک از روحانیون متنفذ کوشش داشتند که تولید مدارس که موقوفه بیشتری داشت در دست داشته باشند تا در نتیجه بیشتر طلبه یا قشون دین در اختیارشان باشد. بهمینجهت اغلب برای تولید مدارس، که موقوفات زیاد داشت در میان روحانیون درجه اول جدال و کشمش بود

کشمکش هائیکه در زیر پرده باین



يك مقاله سياسى از استاد على اكبر دهخدا

خراب بمانده ، راستى راستى آدم دهاتى خيلى بيكمال ميشود ، خيلى بى معرفت ميشود . واضح تر عرض كنم آدم دهاتى دور از جناب ، دور از جناب بى ادب ميشود حيوان درست حسابى است . ما دهاتى ها تا شهر نرويم آدم نميشويم چشم و گوشمان باز نميشود . واقعا خدا بيامرزد شاعر درست فهميده . كه گفته :
 ده مرو ، ده مرد را احق كند . جاي ديگر گفته ، مرغ دم سوي شهر سرسوي ده - دم اين مرغ از سر او بيه . مثلا همچو بگيريم آدم از صبح تا شب بيفتد عقب گاو كوسفند ، بز . دور از رو . مثلا عقب الاغ . شب تا صبح هم با همين هاسرو كله بزند ديگر همچو آدمى چه خواهد شد . خدا بيامرزد شاعر را كه گفته است :
 (همنشين به شود تا بن از او بهتر شوم)
 شب از مرزعه بر ميگردند نان ساچى را ميريزند توى اشكنه قورمه . حالا به بين با چه به به ميخورند ! كه والله حاجى شيخ هم سینه جوجه واقره آب ليمورا بان لذت نميخورد بعد از شام هم جمع ميشوند و در هم . چه خبر است؟ شب نشيني ! زنيكه شب چره بيار . يك لاوك شول نخود يك جوال كندم برشته را ميريزند روى كرمى . حالا بيا به بين اوبار قلى كه تازه تره بارش را در شهر فروخته و بده برگشته چه شيرين زبانيها ميكنند . بعينه مثل اينكه خبرنگار رويترا ! از شرق اقصى ها خبر ميدهد . يا اينكه بلا تشبيه انگليسيها از جنك سرد روس و آمريكا منفعت ميرند باري چانه اوبار قلى گرم ميشود . از شاه از وزير ، از مجتهد ، هي بگو ، هي بگو مثلا جواهرات مال ملت است . نادر شاه آنها را در ازا ۲ ميليون خون ايراني ها از هند آورده است ! چو بدار هاداشند كوسفند زيادى بشهر مياوردند حاكم فرستاد بر گردانده شان كه مبادا مردم شكشان سير شود بفرنگ نظامنامه اساسى بيفتند ! يك نفر به بيش خدمت رفته زانوى يك سيد مجتهد را بوسيده كه بيا برو شاه عبدالعظيم . سيد گفته كه من از اول انقلاب از خانه بيرون نيامده ام محض اينكه در آخر عمرى اعانت بظالم نكرده باشم باري چه درد سرتان بدهم اينقدر از اين دروغها ميگفت . مثل اينكه خانه خراب شده اين دو ساعت كه در ميدان قابوق و كاه فروشها در دكان علافى بارش را مى فروخته آمد مرد كه را توتون بر . آن جن گير . ساعد ... منشور ... نظام بردلال آن آخوندها . آن چند نفر فكللى و هر چه را بورتچى بوده پيش او آمده اند . و همه اسرار مگورا باو گفته اند . باري خلاصه

صعبت در اينجا بود كه آدم تا شهر نيايد چشم و گوشش بسته است . چند سال پيش كه همين اوبار قلى بشهر آمده بود شهر براى عروسى پسرش اسباب بخرد شب پساى تنور ميگفت در شهر معروف شده كه در تبريز حاجى محمد تقى صراف كه چهل صد هزار هزار كرو پول دارد . بانصد تا بيست تا كله هزار تانمى دارد ده تا پنجاه تا ده شش دانگ دارد سگك دارد كره دارد چه دارد . چه دارد ... ما ميآيند تعجب ! كه چطور ميشود آدم كاسب . خدا شناس ، اينقدر پول داشته باشد ، براى اينكه معلوم است اينهمه مال از راه حلال كه جمع نميشود لابد بايد (لكه ديزه) حاجى را آدم بزور تصرف كرده باشد . مال فلان تيم را فلان صفيروا . فلان بيوه را بزور چماق تصرف كرده است . آنوقت ميگفت بله . ميگويند ميان اين حاجى محمد تقى آقا با حكومت تبريز هم خيلى گرم است . مى گفتيم ماشاء الله ترا بخدا ديگر چشم بسته غيب مگو . اين مطلبى نشد كه تراز شهر براى ما خبر آوردى ! ميگفت نه گوش كنيد شاهنامه آخرش خوش است . م-ى گفتم خوب بگو ميگفت بله . اين حاجى آقا پهلوان خوبى هم هست مطلب كه با اينجا رسيد ما ديگر باور نميكرديم براى اينكه ما دهاتيا بشهر بيايم گوييم (تاجيك) يعنى ترسو . اين را داشته باشى خود اهل شهر هم اين قبيل مردم را ميگويند حاجى آقا . حاجى زاده . قباسه چاكي ! آن هم يعنى مثلا بقول شهر بيا (خيكي) كه در حقيقت معنيش باز همان ترسو ميشود . از اينجا دو كلمه حاشيه برويم . ما دهاتيا حق داريم شهر بيارا (تاجيك) بگويم . براى اينكه مثلا همچو بگيريم كه وقتى ما مورها بيا زور بگويند هر قدر هم كه زياد باشند ده بيست نفر جوانهاى دهاتى آدمى يك چماق بر ميآيدم . ما فاتيتم بچون ما مورها . مثل همينكه چند سال پيش در همين (چوق آباد) ورامين كه شصت نفر قزاق آمده بودند بزور گندهاى ما را خروارى ۹ تومان بخردند و حاجى هاى تهران با خاك اره درهم كرده و بشهر بيا چهل تومان بفروشد بيست نفر جمع شديم و با ته تفنگ

خودشان چنان شل و پویشان كرديم كه بيچاره هايكسره هشت فرسخ راه را و يده و نفسشان را در قهوه خانه مظفرى شاه عبدالعظيم زير حقه با فور تازه كردند . برويم سر مطلب مطلب اينجا بود كه حاجى محمد تقى صراف بعقيده او اوبار قلى مهمان است . بله ميگفت يكروز صرافى از اين حاجى آقا طلب كار بود آمد توى بالاخانه پولش را را بگيرد حاجى چنان بتخت سينه اش زد كه از بالاخانه پرت شده بزمين نقش بست و يك طلبكار ديگر راهمين حاجى آقا با مشت چنان بغزش كوبيد كه با زمين يكسان شده و براى طلبكار اولى بان دنيا خبر برد ! وقتي كه مطلب با اينجا رسيد ما هم يكدفعه با اوبار قولى گفتم باشو . باشو ما هر چه كه نفهم باشيم هر چه كه توبگويى باور نميكنم بيچاره وقتى ميديدم ماحر فهايش را قبول نداريم ميگفت - اگر دروغ بگويم زبانت لال بشود . عروسى پسر مرا نه بينم دين شمر . بزيد حاكم - وزير بگردن من باشد . باري حالا كه آمده ايم شهر تازه مي فهميم كه اوبار قلى است ميگفت چرا كه وقتى بشهر آمديم همين حاجى محمد تقى را ديديم كه خيلى پهلوان تر شده مثل اينكه همين روزها به پنج نفر پول و تفنگ داده و ما مورشان كرده برونند به بهانه آب بهارستان محقق الدوله و دو نفر ديگر از و كلاه را در خانه حاجى امين التجار بكشند . و از زيادى قوت و پهلوانى هيچ فكر نكرده كه محقق الدوله كه گذشته از اينكه و كيل ملت است و مردم همه طرفدار او هستند اولاه عده زيادى شاگرد تربيت كرده بس همچو آدمى پهلوان است . همچو آدمى حاجى نيست اما آدم دهاتى تا شهر نيايد اين چيزها را نمي فهمند . بله مثلا از چيزهايي كه در ده نمي ديديم يكي اين بود كه در اين سالهاى آخرى وقتى بچها بده بر ميگشتند ميگفتند در شهر يك چيزى پيدا شد مثل سر كه شيره كه اسمش كنيك است ! اين كنيك را شبها اربابها ميخورند و آنوقت عربده مى كشدند نوكر ها را صدا ميكنند و ميگويند آهاي پسر برو اين پدر سوخته رعيت را كه امروز مرغ و نان لواش آورده بود بيار نوكرها

زن ۴۰۰

يك نويسنده و عكاس و كارىكاتوريست دست بدست هم داده و در شماره آينده عقايد خيلى هارا راجع به زن به نظر تان ميرسانند منتظر شماره آينده تهران شهر باشيد و به صفحه ۱۴ هم مراجعه فرمائيد

ميايند ما را از كار وانسرا ميبرند . آنوقت ارباب هم كه از كنيك مست است همچو بدغيط ميشود كه خدا نصيب هيچ مسلماني نكند . هنوز ما از راه نرسيده ميگويد شنيدم ايم تو پدر سوخته پنجاه تن كندم داري ميگويم آخر ارباب ما هم زندگى داريم . ما هم از صدقه سر شما بايد يك لقمه نان بخوريم . آنوقت ارباب چنان عصياني ميشود كه با عصا بطرف ما حمله ميكند كه مسلمان نشوند و كافر ببيند و ميگويد - پدر سوخته را بين برى من بلبل شده بچها بر يزيد ، آنوقت بيست نفر مهتر - در شكه چي و ... ميريزند سر ما حالا زن كى بزنى . باري مطلب بجا بود ؟ هان مطلب اينجا بود كه ما دهاتيا تاشهر نيايم هيچ نمي فهميم مثلا همين كنيك كه بعقيده ما يك چيزى بود مثل سر كه شيره حالا كه شهر آمده ام تازه مي فهمم كه كنيك سر كه شيره نيست آدم است . كنيك يك زنى است ، خدا يا حالا اگر كنيك ما را نبخشد چه خاك برسر كنيك بله اين مصيبت بزرگى است ، من حالا در حضور همه شما مسلمانها اقرار ميكنم كه كنيك خانم آدم است و كنيك خانم خانه آبدار باشى حضرت والا است ؟ كنيك خانم چهار پنج هزار تومان گوش بزاز و ... را بريده و حال كه جانشين گلبن شد . بيچاره طلبكارها دستشان بچاى بند نيست هر كس ادعاى طلب بكنند كنيك ميخورد حبس ميشود . اگر خداى نكرده آدم بگويد بعضى از ... اصفهان بد از آنكه دستى بسرو گوش كنيك خانم كشيده و مطلب بازاری شد و كنيك را از شهر بيرون كردن و براى گوش برى كسيه بتهران ارمغان آوردند آنوقت ديگر آدم دو دفعه كافر ميشود بله مطلب اينجاست كه ما دهاتيا تا بشهر نيايم هيچ نمى فهميم مثلا ما دهاتيا تصور ميكرديم كه سيد آخوند مجتهد وقتى اسم فرنگى بشنوند از نيات مقدس ده نشان را آب ميكشد بله آدم دهاتى تاشهر نيايد اين چيزها را نمى فهمد مثلا ما دهاتى ها وقتى اسم سرتيب صاحب منصب ميشنيدم خيال ميكرديم لولو است و تصور ميكرديم اينها آدم را مى خورند در صورتيكه اينهم اينطور نبود براى اينكه همين ها را ديدم كه چها كردند اما نگاه كن بگذار به بينم مطلب كچل بود مطلب اينجا بود آخ حواس را را بين آرى مطلب اينجا بود كه بار چه هاى بزدي خيلى از پارچه هاى رنگى نادر است بله همين بود .

شب گذشته بانو (مارلی) را بوضع فجیمی در خانه اش بقتل رسانیده اند بعضی شنیدن این خبر تکفانی خوردم و میل داشتم بیش از پیش در باره این قتل و

قتل اسرار آمیز

(مارلی) در این خانه بتهنایی زندگی میکرد و دارای پیشخدمتی سالخورده بود که تمام کارهای او را انجام میداد. او میگفت (مارلی) دبروز پس از اتمام کاراداری و سرکشی از املاک خود بخانه بازگشته و در ساعت ۶:۰۵ بعد از ظهر مرا بنزد خود خوانده و گفت چون من برای شام دعوت دارم بهتر است تو نیز امشب را بخانه خود رفته و استراحت کنیدی ولی فراموش نکن که فردا ساعت ۵ صبح در اینجا باشی و در ضمن اضافه نمود که ظهر آن با جوانی که او را دوست داشته بخانه خواهد آمد و نهار را باهم خواهند خورد. و من نیز پس از رفتن (مارلی) بخانه خود رفتم و صبح که بخانه آمدم (مارلی) را کشته و شیشه های درب اطابق راشکسته دیدم. بلیس اضافه نمود که من تصور میکنم برای اینکه جوانی را که دوست داشته و بخانه دعوت نموده شب پیش نیز (مارلی) در خانه او بوده و این جوان باید همان (جس) باشد که فعلا در زندان است.

(ژان) پس از شنیدن گزارش (جین) لبخندی بر لب آورده و گفت اطلاعات تو همین بود !! پس از آن وارد اطابق شده و همانطوریکه (جین) شرح داده بود شیشه ها شکسته ولی تمام انانیه خانه خود بجای خود باقی و دستی نخورده اما کوچکترین اثری از قاتلی نبود. زخمی که بر قلب (مارلی) وارد شده بود بوسیله گلوله هفت تیر بوجود آمده بود.

در گوشه از اطابق گاوصندوقی قرار داشت که همچنان درب آن باز مانده و در نزدیکی تختخوابش دولاچه کوچکی که در آن کتابهای زیادی چیده شده بود دیده میشد.

(ژان) باطابق دیگری جهت بازجویی رفت و پس از چند دقیقه در حالیکه سیکاری بر لب داشت بمن نزدیک شد و گفت تصور میکنم آنچه را که باید بیابم یافته ولی اقدامش حالا سودی نخواهد داشت از همسایگان و نزدیکان آن خانه بازجویی بعمل آید ولی همه اظهار بی اطلاعی کرده و میگفتند کسی را دیشب در این نزدیکی ندیده ایم.

ولی در ضمن بازجویی ها که بعمل آمد آشکار شد که مقتول پس از اتمام ساعت اداری موجودی پول خود را توسط کارمند خود (جس) بیانه میفرستد ولی

چون بانک بسته شده بود آنرا در گاوصندوق خانه خود میگذارد پس از خاتمه بازجویی و تحقیقات روی خود را به کار آگاه نموده گفتم: قتل و علت این حادثه و کشته شدن این بیچاره فقط بخاطر پول بوده و از طرفی چون بغیر از (جس) و (خریدار) دیگری از این موضوع اطلاع نداشته اند.

کار آگاه بدون اینکه بگذارد حرف تمام شود گفت یعنی شما تصور نمیکنید یکی از این دو نفر قاتل است عجب !!

گفتم بجز این چیز دیگری بفرماید. گفت حقیقتا خیلی خنده آور است پرسیدم گمان نمیکنند (جس) یا (خریدار) بواسطه ربودن پول دست باین عمل کثیف زده اند. باطرز مسخره آمیزی گفت قوه فکری شما پاندازه ای زیاد است که هیچ منتهی قادر بفرار نخواهد بود و من شخصاً عقیده دارم که مقتول در آنجایی که دعوت داشته پس از نوشیدن مشروبات زیاد میخواست بخانه برگردد کسی او را تعقیب نمیکرد و شاید همان کسی است که اعمال و حرکات او را مرتب در نظر داشته. گفتم پس چرا تحقیقات خود را از منبع حادثه یعنی از آنجا بیکه دعوت داشته شروع نمیکنید؟ بفرمودت گفت همین حالا شروع خواهیم کرد

در حوالی منزلی که شب گذشته (مارلی) دعوت داشت کافه هائی بود که هر يك را به نوبه بازجویی کرده و کسی (جس) را در آن حوالی ندیده است پس از تحقیقات هر دو بمحل حادثه رفته و با پلیسی که همان (جین) باشد صحبتی کردم و (ژان) در قسمتهای تحتانی و فوقانی خانه مشغول بازرسی شد پس از ساعتی مراجعت مداد مرا گرفت و مجدداً بازرسی مشغول شد پس از چند دقیقه بازگشته ستوال کردم خبر تازه چه دارید؟

بقیه در صفحه ۱۳

هلت آن توضیح بخواهم پرسیدم چطور و به چه علت در صورتیکه من شخصاً این بانوی نروتمند را میشناختم و از اخلاق و رفتار او بطور کامل اطلاع داشتم در حالیکه لبخند میزد گفت این بانو بواسطه داشتن املاک زیاد مقداری از املاکش را فروخته و مبلغ ۲۰ هزار لیره وجه نقد دریافت داشته و این پول را در گاوصندوق خود که در گوشه راست اطابق خوابش قرار شده میگذارد و شکی نیست کسی که دست باین عمل بلید و ناپاک زده خود بهتر دانسته و میداند و شاید هم از هفته های قبل حرکات بانو (مارلی) را در نظر داشته تا فرصتی پیدا کند و او را بقتل رساند! و گمان میکنم کشته شدن این بیچاره فقط از برای پول بوده و بس ستوال کردم آیا اثری یا نشانی از قاتل بدست آورده اید؟

بدون اینکه بستوال من جوابی دهم مرا بسوی زندان راهنمایی نمود و گفت چون سوء ظن ما نسبت باین شخص بیشتر است او را با اینجا آورده تا اطلاعاتی از او بدست آوریم.

(جس) مردی بود ۲۳ ساله با عضلات قوی و سینه پهن و چشمان درشت نگاهش بسیار مؤثر و نافذ بود.

از او ستوالاتی کردم و بهر يك از پرسشهای من يك بيك پاسخ میداد ولی وقتیکه از او پرسیدم ساعتیکه (مارلی) کشته شد تو کجا بودی جوابی بستوال من من نداد !! و لحظه بعد با آرامی بدون اینکه آثار ترسی از چهره او مشهور باشد گفت من (مارلی) را دوست داشتم و او را مانند بیتی می پرسیدم ولی این را هم بدانید که دیگر حاضر نیستم و نخواهم بود به پرسش شماها جوابی دهم

(ژان) وقتی دید بازجویی بی نتیجه است رو به یکی از مأمورین کرده و پرسید در باره این شخص چه میدانید مأمور در حالیکه بایکدست احترام و بادست دیگر (جس) را نشان میداد گفت او تنها کسی است که میدانست بانو (مارلی) ۲۰ هزار لیره نقد در گاوصندوق خود نگهداشته

(ژان) گفت بسیار خوب گمان میکنم کوشش ما فقط از برای این است که اطلاعاتی از (جس) بدست آوریم. بهتر است بمحل رفته بازجویی و تحقیقاتی کنیم (جس) نیز وقت زیادی خواهد داشت که در باره قتل فکر کند

(مارلی) زنی بود ۲۷ ساله که شوهرش در اثر سکنه ناگهانی زندگانی را بدرود گفت و تمام ثروت و املاک خود را به تنها و ارثی که همان زنش باشد گذاشت بانو (مارلی) نیز برای اینکه بهتر بتواند بعد از فوت شوهرش بزندان خود ادامه دهد خانه قشنگ دیگری در ساحل رودخانه بنامیکند فی الحقیقه سلیقه بخصوصی برای این ساختمان بکار برده و در طبقات بالای خانه باغچه زیبایی داشت که در آن گلهای رنگین و قشنگی کاشته شده و بر لطافت و زیبایی خانه افزوده بود.

(مارلی) چون هنوز طراوت جوانی و خوشگلی خود را از دست نداده بود بدینواسطه جوانهای زیادی که خود را ملبس به لباسهای شیک و قشنگی مینمودند آرزوی صحبت کردن با او را داشتند ولی (مارلی) از آنهایی نبود که بزودی فریب جوجه فکلی ها را خورده و خود را باغوش آنها اندازد

پلیسی که برای نگهبانی خانه گمارده شده بود در زیر درختی نمیکنی گذاشته و بمطالعه روزنامه مشغول بود

وقتی بچند قدمی او رسیدم با آرامی برای احترام از روی نیکت برخاست (ژان) در حالیکه قیافه اش گرفته بنظر میرسید از پلیس ستوال کرد تو در باره مقتول چه اطلاعاتی بدست آورده اید (جین) که همان پلیس باشد گفت بطوریکه اطلاع حاصل کردم. بانو



بهترین شعرها را برای مابفرستید

تا در این صفحه چاپ کنیم

از ادیب طوسی

فرستنده مشهد - فریدون فرخ
بدل اندیشه رخساره ماهی دارم
که چو زلف سپهر روز سیاهی دارم
نتوانم که نظر بر رخ او سیر کنم
اینقدر هست که دزدیده نگاهم دارم
بر من از بیسر و پائی بفقارت منکر
که در اقلیم وفا حشمت و جاهم دارم
گرنه پیوسته بکام دل من خواری بود
این امید از کرم لطف تو گاهم دارم
گفتش غارت دلهای کسان چند کنی
گفت تا از مزه خونریز سیاهی دارم
این چنینم که بخون میکشی از تیر نگاه
آخر ای ترک نکوئی چه گناهی دارم
بامیدیکه در آید زدم پیک مراد
سالها شد که چنین دیده براهی دارم
اکبر از فتنه ایام نمایندیشم
منکه خود از غم عشق تو پناهی دارم
تا بسوز دلم از هجر نکویان طوسی
سینه آتشکده از شعله آهی دارم

از تهران - ناصر رنجبین

عاشقم عاشق برویت گر نیدانی بدان
سوختم در آرزویت گر نیدانی بدان
بام زنجیر و بند و حبله و مکر رقیب
خواهم آمد من بسویت گر نیدانی بدان
مشو از بدگوسخن من مست بیمان نیستم
هستم اندر جستجویت گر نیدانی بدان
اینکه دل جای دگر غیر از سر کویت نرفتم
بسته آنرا تاز مویت گر نیدانی بدان
گر رقیب از غم ببرد با حسد کورش کند
بوسه خواهم زد برویت گر نیدانی بدان
هیچ میدانی که این ناصر آوار کیست
بنده روی نکویت گر نیدانی بدان

اثر عاشق اصفهانی

فرستنده - احمد عین الدینی
فرستی کو که کنم فکر پرستاری دل
آخر عمر من و اول بیماری دل
عندلیبی بچمن بود و ز غم می نالید
گفتش چیست غمت گفت پرستاری دل
کس بفریاد نیارد چو تو مظلومانرا
هست پیدا که تویی دلبرم از زاری دل
کی بود کی که زدست ستم آزاد شوی
جان غمگین که ملول است ز غم خواری دل
از من بیسر با جان ز سر ناز نخواست
حیف و صدحیف که آگه نشد از یاری دل
بسکه از بی غیم بود ملال از سر شوق
میکنم گوش کتون ناله به بیماری دل
جوهری را چو شناسند گهر چون نخرند
سبب خواری «عاشق» چه بود خواری دل

ادبی

فرستنده آقای محمود ابو القاسمی



اثر لامارتین
ترجمه شجاع الله شفا

شاخه بادام

این شاخه سبز بادام که پای تا سر در
پیراهنی از شکوفه سپید پنهان شده چه زیباست
و چه عطر دلاویزی دارد!... ولی آیا پایان عمر او نیز چنین
خواهد بود؟ افسوس! چه آنرا بر جای گذارند و چه شکوفه
های زیبایش را بچینند، چه بر زلف دلبری جایش دهند
و چه در روی قلب دل داده ای استوارش سازند پیش از آنکه
روزی چند بر آن بگذرد همچون گل امید ما بربك
فرو خواهد ریخت و این زیبایی و دلربائی جز بـأس و
حسرت چیزی بر جای نخواهد ماند!

ای گل زیبا، چقدر ماجرای زندگانی ما بتو شبیه
است. گل زندگی ما نیز چون تو، روزی سر از خاک بدر
میکنند و روزی با آرامی گلبرگهای خود می شکفتند، روزی
بر اطراف خویش طربیزی میکنند و روزی نیز پیش از آنکه
موسم تابستان فرا رسد می پژمرد و باز در دل خاک تیره
مکان میگیرد!

اکنون که این شکوفه خوش آب و رنگ چنین
ناپدیدار است، بیا تافرستی باقی است دست از آن بر نداریم
و از عطر دلاویزش مشام جان را لذت بخشیم، از درون
گلبرگهای خندان آن شیره روح پرورش را بمکیم و پیش
از آنکه باد صبا بوی جان فزایش را بغارت برد و چهره
دلربایش را آسپب رساند از آن تمعی بر گیریم.

تاریخ حیات این گل بیوفا بسی ساده است. زمانی
سر از خاک بدر کرد و روزی در سینه خاک رفت و وقتی
نسیم بهاری گلبرگهای لطیفش را از هم بشکفت و روزگاری
باد خزان هر بربك انرا بگوشه ای پرتاب کرد، گوش فرا
دار تا بشنوی که هر گلی که دستخوش این تند باد یغماگر
میشود پیش از آنکه قدم در وادی نیستی گذارد چه میگوید
بکوشید تا این چند روزه عمر را با شادمانی بسر برید.
زیرا دیری نخواهد گذشت که دوران شوم پیری فرا خواهد
رسید و خاک تیره برای همیشه شما را در دل خویش مکان
خواهد داد.

اکنون که مقرر است این شکوفه های زیبا روزی
نابود گردند پس هر چه زودتر بیژ مردند و در خاک روند!
اکنون که بناست این گلهای محبوب زمانی بودی
نیستی رهسپار شوند، پس هم امروز رخت بر بندند و نام
عشق را با خود از روی زمین بردارند!

اثر علی نور بخش آزاد

فرستنده از همدان هوشنگ افشار
نه دل ز عشق تو به نه خوبان وفا کنند
بر جان من بین دل و دلبر چه ما کنند
این درد را توان بیکه گفتن که گلرخان
نه کام دل دهند و نه دل را رها کنند
در لعلشان علاج دل عالمی، ولی
وقتی نشد که درد کسی را دوا کنند
در حیرتم که کام دلی چون نمی دهند
خود را چرا بمزگان آشنا کنند
بارب بکن بمشق نگاری اسیرشان
تا یسار درد های دل زار ما کنند
از بهر بوسی از لبشان جان خویشتن
از جان دهیم اگر بهمین اکتفا کنند
آزاد، کسی شود مس قلبت کنند زر
«آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند»

از م - همدانی مخفی

اردبیل - نادعلی همدانی

دلدار رفت و دل همه جا در قفای اوست
هر جا شکر رود مکس اندر قفای اوست
مرغ دلم بکنم خالت کتوده پسر
این دانه دانه ایست که آخر بلای اوست
دلشد مقید سر آنزلف تابدار
باران کنید چاره که زلف ازدهای اوست
با چشم گفتم از عقب این و آن مرو
رفت از دو دیده کور شد الحق سزای اوست
میاد صید غرقه بخون را نظر نما
کاین یک نگاه آخر تو خونبهای اوست
ایرو ناز حیف تو پا بر زمین نهی
بایت بنه مردم چشم که جای اوست
ابن غلام پیر معان شو که در جهان
صد همچو کیقباد و سکندر گدای اوست
«مخفی» اگر زمانه بغم میشاندت
البته صبر کن که مهوری دوی اوست

فرستنده - محمد هادی انواری همدانی

اثر - فروغی بسطامی

دل در اندیشه آن زلف گره گیر افتاد
عاقلان موده که دیوانه بزنجیر افتاد
خواجه می منع من از باده پرستی تا کی
چکند بنده که در پنجه تقدیر افتاد
دامش را ز بی شکوه گسرم روزی
که زبان از سخن و لطق ز تقریر افتاد
دلبر آمد بی تعمیر دل ویرانم...
لیکن آن وقت که این خانه ز تعمیر افتاد
گفتم از مسئله عشق نویسم شرحی
هم ز کف نامه وهم خامه ز تعمیر افتاد
دل ز گیسوی تو بکست و به ابرو پیوست
کار زنجیری عشق تو بشمشیر افتاد
بسکه بر ناله دل گوش ندادی آخر
هم دل از ناله و هم ناله ز تأثیر افتاد

جاسوسه زيبای ژاپنی يازنی که برای گرفتن انتقام خود در ..

اقتباس و نگارش کيوهرت

(پوشیکوهاواکی) دختر یکی از کارمندان دون پایه دولتی (ناکازاکی) و دو بندر بزرگ ژاپن که بهین اسم (ناکازاکی) نامیده میشد ست آموزگاری داشت همه امیدوار بودند که (پوشیکو هاواکی) دوشیزه جوان و زیبا سرنوشت خوبی خواهد داشت ولی افسوس حوادث غیر مترقبه گردش زندگی دوشیزه جوان را تغییر داد. برادر (پوشیکو) در طی منازعه ای که بین نیروی ژاپن و نیروی مدافع چین شمالی رخ داد از بین رفت یعنی کشته شد. و اتفاقاً چند روز بعد دوشیزه جوان در روزنامه خواند که نامزدش که در نیروی اعزامی ژاپن درجه ستوانی داشت بدست يك چريك چینی از پای در آمده است! (پوشیکوهاواکی) از این پیش آمد سخت آزرده شده بطوریکه سوگند یاد کرد که انتقام موجود عزیز از دست رفته اش را از دشمنان بگیرد بویژه اینکه مشارالیها معتقد بود نیروی

ژاپن در بی مقصود مقدسی بانروی چین میبکند! آیا خود امپراطور ژاپن نگفته بود که ارتش ژاپن صالح و مودت را بخود بچین برده و در صورت لزوم این صالح و دوستی را بزور تحمیل مینماید! موجب تصادف (پوشیکو) مطاع شد که سررتیب (دوبهارا) رئیس اداره آگاهی ژاپن در ضمن عبور بشهر (ناکازاکی) وارد شده است. هیچ دری بروی دوشیزه جوان و زیبا بسته نبود و (پوشیکو) بالاخره موفق شد که از طرف سررتیب اسرار آمیز به خدمت جاسوسی پذیرفته شود؟! پس از این ملاقات (پوشیکو) بطور ناگهان از شهر (ناکازاکی) ناپدید شد! چند هفته بعد يك دوشیزه زیبا از اهالی کره از شهر (شوزن) (کره) وارد (نانکن) چین شد. دوشیزه زیبا مغفی نمیداشت که در مقابل انعام خوب حاضر است توجه و حسن نظر خود را به افسران ارتش چین معطوف دارد و خود را در اختیار آنها بگذارد که آنان

تواند برای ساعتی از وجود او برای استفاده کننده مشارالیها در (یکن) و (تین تن) و ستان زیادی بدست آورد که مبالغ هنگفتی برای... باو پرداختند. چگونه افسران چین میتوانستند بفهمند که ایسن

دوشیزه (کره ای)! که دارای احساسات ضد ژاپن می باشد در حقیقت یکی از جاسوسان ژاپن و از طرف دشمنان آنها یعنی سررتیب (دوبهارا) اعزام شده است! (پوشیکو) موفق شد اطلاعات بر - بهائی راجع باثبات دستجات نیروی چین شمالی و نیروی چین جنوبی توسطه بخوابد - های خود بدست آورد! و همچنین توانست بفهمد که (چان کایچک) فرماندار ارتش چین خود را آماده کارزار شدیدی در مقابل ارتش امپراطوری آفتاب مینماید. ژاپنها پس از بدست آوردن این اطلاعات بر بها فوراً تصمیم بعملیات سخت گرفتند عملیات مزبور آغاز جنگ مغوفی بود که بین ژاپنها و چینی ها رخ داد

وضعیت چین (پوشیکو) جاسوسه زیبا و دوشیزه دروغی (کره) در میان چینی ها بسیار خطرناک شده بود ولی جاسوسه ای از جان گذشته بی پروا بآب و آتش میزد! حتی مدت مدیدی در يك شهر توقف میکرد! تا اینکه یکروز که حامل پیام های سری (پوشیکو) بسوی مقصد میرفت ناگهان با یک دسته از کشتیهای تنگنادر چینی مصادف شد و پس از فرار و گریز بسار بالاخره دستگیر شد و پیام های قیمتی بدست چینی ها افتاد. در بازجویی بدنی که از او بعمل آمد مدارک زیادی بدست چینی ها افتاد بیچاره از هول و اضطراب شدید نام (پوشیکوهاواکی) را بر زبان راند و تیر باران شد!

مأمورین ضد جاسوسی چین بلافاصله بتکاپو افتادند و بالاخره پس از ۲ ساعت کاوش جاسوسه [ز بیاس از مقاومت شدیدی که منجر بکشته شدن یکی از کارآگان چینی شد دستگیر گردید و بلافاصله او را با ۴ نفر محکوم دیگر در نزدیکی رودخانه ای برای تیر باران بصف بستند چشم های محکومین دست های آنها را بسته بودند! اما باهای آنها باز بود. در این میان ناگهان زن جوانی از صف محکومین بمقب جستن نمود و خود را برود افکند این زن (پوشیکو) بود. از این اتفاق محکومین دیگر نیز درصدد فرار برآمدند ولی سر بازان مأمور اجرای اعدام آنها را بمسلسل بستند زنان و مردان مانند



بقیه از صفحه ۵
این زن جنایتکار دستبندها را آماده و هر یک بعلی از اداره رهسپار شدند لیکن طولی نکشید که یکی بعد از دیگری دست خالی مراجعت کردند زیرا ژاندارمی بنام جعفر قلی اصلاً وجود نداشت سپس با مراجعه بکارگزینی، معلوم گردید ژاندارمی که جعفر قلی نام داشته یکسال پیش از خدمت اخراج شده است. مأمورین که با عدم موفقیت مواجه شدند حاضر نگردیدند با جواب منفی به اداره برگردند و با جدیت توأم با بصانیت دامنه تحقیق را از منزل سید طاهر دنبال و پرسش کنان درست ساعت ۴ بعد از ظهر اطراف منزل میرزا دانی عطاری محاصره و مراقب بودند شکاری که با این کیفیت و زحمت پیدا کرده اند فرار نکنند و باز بار دیگر اسلحه ها و دستبندها بصدا در آمد و آماده کار شدند ولی برخلاف تصورات گوناگون هنگامیکه وارد اطاق شدند جعفر قلی را با رنگ پریده و حال دگرگون در بستر بیماری مشاهده نمودند مأمورین این عمل را ساختگی تصور کردند لیکن بزودی رفع سوء تفاهم گردید و معلوم شد جعفر قلی بقصد خود کشی مبادرت به خوردن تریاک نموده و چون مادر و خواهرش مطلع شده اند او را از مرگ نجات داده اند جعفر قلی که وضعیت را بدینمناوال دید برخواست و با کمال ادب گفت آقایان من در اختیار شما و اطمینان داشته باشید که فرار نخواهم کرد اتفاقاً همینطور هم بود زیرا چنان خود را باخته بود که صدای ضربان قلبش کاملاً شنیده میشد جعفر قلی خودش میدانست چه دسته گلی بآب داده و کجا باید برود ولی مادر و خواهرش از چگونگی بی اطلاع بودند و تصور میکردند از لحاظ اینکه مبادرت بخوردن تریاک نموده مورد مواخذه و تعقیب قرار گرفته و پیوسته التماس میکردند و میگفتند آقایان به بزرگی خودتان نگاه کنید این جوان نادان است محض خدا او را گذشت کنید (بیچاره مادر) مادر... نقل از شماره ۷ نامه شهر بانی
برک فروزان میریختند ولی (پوشیکو) فرار کرده بود زیرا مأمورین چینی هر چه از او جستجو کردند کمتر یافتند حتی لاشه او نیز پیدا نشد!
با اینجهت کار آگاهان چینی بعضی اینکه اطلاع حاصل میکردند که زن زیبایی بافسران (ژنرال چیمان کایچک) بچشم خریداری مینگرد فوراً بچستجوی او میشتافتند!

بچه ها این صفحه مال شماست

پسر خون سر و رفقای نا جنس

بچه های عزیز : این هفته داستان قشنگی برایتان میگویم که از هر حیث جالب است و شما باید کمافی السابق از آن بند گرانیهائی بگریید شاید در زندگی بکارتان بیاید . اکنون داستان :

روزی حضرت عیسی را در مجلسی دعوت کردند که در آن تمام طبقات مردم حضور داشتند . در پایان مجلس مردم از حضرت عیسی خواهش کردند داستانی برای آنها بگوید تا در زندگی سر مشق خود قرار دهند . حضرت عیسی این تقاضا را قبول نمود داستانی باین شرح برای حضار نقل کردند .

حضرت عیسی گفت . شخصی بازرگان که دارای ثروت بسیاری زیادی بود دو پسر داشت . پسر بزرگتر مطیع اوامر پدر بود و ذرئتی از دستورات او را بلا اجرا نمیگذاشت . اما بالمعکس پسر کوچکتر بسیار عیاش و هرزه و دائما وقت خود را با رفقای بد میگذراند . بالاخره روزی نزد پدرش آمد و گفت . پدرجان آنچه از این اموال بمن میرسید بمن بده چون قصد دارم از این شهر . بشهر دیگر روم و بتجارت پردازم . پدرش قبول کرده مایملک خود را بین دو پسر تقسیم کرد . برادر بزرگتر مانند سابق پیش پدر خود ماند و در کارهای او شریک و سهیم بود ولی برادر کوچکتر اموال خود را جمع کرده و از آن شهر کوچ کرد .

رفقای بد جنس مانند سابق دور او را گرفته هر یک بنحوی برای او ابراز دلسوزی و برادری میکردند . مدتها گذشت و پسر کوچک که نامش « حمزه » بود همچنان در غفلت بود غافل از آنکه « اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست » .

کلیه دارائی خود را صرف عیاشی و اعمال بد کرد و موقمی بخود آمد که رفقایش از اطراف او پراکنده و مال او تمام شده بود . با دو سه تن مردم بی نام و تنک کرد تلف ثروت خود بیدرتنگ بی خبر از توطئه روزگار داد ز کف سیم و زر اعتبار مال و متال او تمام شده بود بطوریکه حتی دیناری در خود نیافت ناچار تصمیم بکاری بگرفت ولی کاری از عهده اش بر نیامد ناچار تن بگدائی داد کرد پسر دست گدائی دراز تا مگر آماده کند برك و ساز چونکه از این مشغله سودی ندید چشم امید از همه مردم برید از اینکار هم چیزی دستگیرش نشد . ناچار پیش یکی از اهالی آن ملک رفته و تقاضای کاری کرد . آن مرد هم او را بهترین گماشت . روزها میگذشت حمزه بد بخت از شدت رنج و غم مرکش نزدیک میشد . آخر الامر پس از تفکر زیاد مصمم شد پیش پدر خود رفته و تقاضای نوکری و درباری او را بکند . ناچار بلند شد و بلافاصله بشهر خود راه افتاد .

چونکه پشیمان شد از کار خویش دید همه زشتی اعمال خویش رفت بباوای پدر بسا شتاب با دلی از آتش حسرت کباب چند روز راه رفت تا بشهر خود رسید . خبر پدر دادند که پسرت با وضعی رقت بار میآید . پدر او را دستور داد وسایل استقبال او را فراهم آورند حمزه بحض دیدن پدرش خود را بیرونی دست و پای او انداخته با چشمانی گریان گفت .

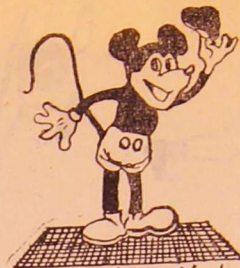
گفت پسر : « ای پدر نیکنام کز دره گنه نزد تو و آسمان لایق فرزندسی تو نیستم حال مرا کارگری فرض کن از گنه خود شده ام منفعل پدر از مشاهده وضع رقت بار پسرش متأثر شده او را بوسید و مانند سابق مقام منزلت او را بوی باز گردانید . ولی این مرتبه حمزه هم بند گرفته بود و کارهای ارجاعی را با دل و جان انجام میداد .

ایرج طیبی گیلانی

بچه های عزیز : در انتخاب رفیق خود دقیق باشید .

موضوعی که این هفته میخواهم درباره آن باشما صحبت کنم انتخاب رفیق است . این موضوع یکی از اصول تربیت است که باید بیش از پیش در باره آن دقت و توجه نمود زیرا رفیق انسان آینه اعمال و افکار اوست .

شما که اکنون مراحل کودکی را طی مینمائید باید متوجه باشید که روح شما بسیار حساس است و اگر مختصر تلقینات سوئی بآن بشود بطور قطع سبب فساد اخلاق و مسمومیت روح شما خواهد گردید داستان این هفته ما در همین مورد است و من امیدوارم شما از سر نوشت حمزه بند بگیریید و گرد رفقای بد نگریدید . حالا برویم سردستان .



بچه های عزیز :

نتیجه مسابقه شماره ۱۲۰۱۶ رادر صفحه ۱۵ همین مجله بخوانید و منتظر آخر شهریور ماه و روز قرعه کشی باشید و نفر از برندگان مسابقه بحکم قرعه دو عدد اسباب بازی بسیار عالی داده میشود



بخش دی بزمند

- دو پسر من هر یک شغلی برای خود انتخاب کرده اند که آنها از یک دیگر زیاد دوری میکنند .
- آن دو شغل چیست ؟
- اولی خلبان شده است دومی غواص .

پسر - آقا جان امروز معلم ما می گفت زمین دور خورشید میگردد پدر - چه احمقی بوده ! هیچ نرسیدی شب که خورشید نیست دور چه میگردد



بچه این مسابقات را حل کنید

بچه های عزیز : آیا میتوانید از مجموع کلماتی که در جدول زیر قرار دارد یک بیت شعر معروف بسازید ؟

خشت	زد	توان	لاف	زد	توان	که
دَر	پَر	چَو	بُود	آن	از	سَخَن

در صورتیکه موفق بیاسخ آن شدید ، جواب را بضمیمه یک رباعی تمبر بست بدفتر مجله بفرستید . و منتظر جایزه آخر شهریور ماه باشید رضا طیبی گیلانی



فرد آورنده فتح اله زندگی

وزن دوم - شیرانی - کریم رئیس
وزن سوم - حسن عرب - اشرفی
وزن چهارم - اعتمادی - سالیانی
وزن پنجم - اسفندیاری - اربابزاده
وزن ششم - تختی - حیدری
در نتیجه باشگاه فولاد اول - شهباز دوم - تاج سوم شدند

نتیجه مسابقات نهائی شقای قهرمانی کشور

روزدهم شهریورماه مسابقات نهائی شقای قهرمانی کشور در اصفهان باحضور تیمسار جهانبانی رئیس تربیت بدنی کشور و آقای حشمتی استاندار اصفهان برگزار شد و نتیجه بدینقرار است
۱۰۰ مترسینه : نفر اول برومنداز آبادان - دوم زربافی از تهران سوم معیلی از تهران .
۱۰۰ متر پشت : حمامچی از اهواز

رحمتی از آبادان - الهی از تهران
۲۰۰ مترقورباغه : توفیق از تبریز
برجیان از اصفهان - امیر هلائی از تهران
امدادی : دسته اول تیم تهران -
دسته دوم آبادان - سوم دسته اصفهان
در نتیجه در قسمت های شنا و شیرجه و واترپلو تیم تهران برنده جام های پیروزی شد

دعوت از تیم ملی بکس ترکیه

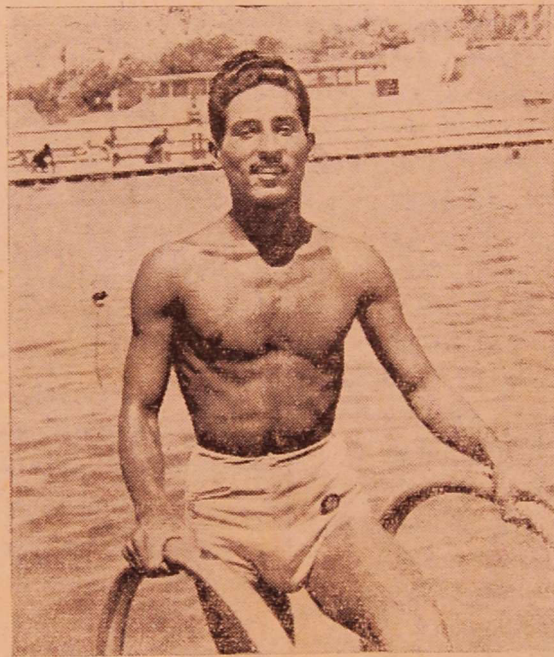
بر اثر اقدامات انجمن ملی تربیت بدنی و موافقت فدراسیون بوکس ترکیه قرار است تیم بوکس ترکیه برای مسابقه با قهرمانان مشت زنی ما بایران مسافرت کنند این مسابقات در اواخر مهرماه انجام خواهد شد

تیم فوتبال پاکستان بایران میآید
بطوریکه اطلاع حاصل شده تیم ملی پاکستان قبولی خود را برای انجام مسابقه با تیم ملی ایران اعلام داشته و بدینجهت از طرف انجمن تربیت بدنی فدراسیون فوتبال دستورالازم داده شده است که برای حاضر کردن تیم ملی جدید نمایند، همچنین وسایل پذیرائی تیم ملی پاکستان را فراهم کنند

مسابقات شش وزن کشتی باستانی
مسابقات کشتی باستانی که از روز پنجشنبه در کاخ نیرو زیر نظر فدراسیون وزن اول - حسینقلی - ظریف کشتی شروع شده بود خاتمه یسافت و اول و دوم وزن ها بترتیب برتین شدند

بقلم : منوچهر معقول «۴»

با ورزشکاران و قهرمان کراال پشت تهران آشنا شوید



عصر روز دوشنبه ۶ مردادماه که برای مشابیت شناگران بامجدیه رفته بودم تقریباً ساعت ۵ بعد ازظهر بود که يك تاكسی مقابل درب امجدیه توقف کرد و جوانی که لباس قهوه ای رنگی در برداشت چمدان خود را از درون تاكسی مزبور برداشته و بطرف اتوبوسی که برای شناگران از طرف فدراسیون مربوطه تهیه شده بود پیشرفت و پس از مسترد داشتن چمدان بشاگرد راننده با رفقا مشغول صحبت شد . . . میدانید این جوان کیست ؟

این جوان شهاب الدین الهی قهرمان کراال پشت تهران است . او درآبانماه ۱۳۰۹ در تهران متولد شده است و اکنون پنج سال است شروع بوزش شنا نموده است و بجز سال ۱۳۲۷ که برای اولین بار دوم شد تمام سال های دیگر را در تهران بمقام قهرمانی رسیده است و همچنین سال گذشته قهرمان سوم کشور محسوب گردید . او قبلاً عضو باشگاه دوچرخه سواران (تاج) بوده است ولی اکنون مانند هزاران جوان ورزشکار که نیروراستی را از جان و دل دوست میدانند برای موفقیت نیروراستی زحمت میکشد

بقیه در صفحه ۱۴

صعود به قله علم کوه و تخت سلیمان
فردا عده ای از کوهنوردان باشگاه نیرووراستی برای صعود بقل علم کوه و تخت سلیمان از تهران حرکت میکنند

عزیمت نامجو بسویس
آقای محمود نامجو قهرمان خروس وزن جهان برای بدست آوردن يك پیروزی درخشانی روز پنجشنبه ۹ شهریور ساعت ۴ بعد ازظهر در میان عده ای از ورزشکاران که در محوطه فرودگاه گردآمده بودند تهران را ترک نموده و بسوی سویس پرواز کرد تا پس از يك معالجه سریع برای شرکت در مسابقه وزنه برداری بیاریس عزیمت نماید

يك كاروان كوهنورد باصفهان

عزیمت نمود
آقایان مزده بخش و رفوتیان از نیروراستی - قدیری از آزاد - کاظمی از کارخانه سیمان - کتیبه از جوخه صلح پیشاهنگی - کمالیان از ایران - مرتضی مسعودنیا - ابراهیم صدری از منفرد - بسرستی آقای شکومی منشی فدراسیون کوه نوردی صبح پنجشنبه ۹ شهریور ماه برای کشف غاردر اطراف اصفهان حرکت کردند این کاروان در اصفهان بامعیت تیمسار سپهدجهانبانی رئیس انجمن ملی تربیت بدنی بکوش و کوهنوردی اقدام خواهند نمود

مراجعت دوچرخه سواران باشگاه نیرووراستی

دو نفر از دوچرخه سواران باشگاه نیرووراستی آقایان احمد معرفت - محمد حسن محیطی که از طریق قم - محلات - خمین - گلپایگان - خونسار - فریدن بقصد اصفهان در تاریخ ۳۰ مرداد حرکت کرده بودند پس از ۳۲ ساعت دوچرخه سواری با موفقیت تمام در تاریخ ۲ شهریور به اصفهان وارد و پس از یک هفته توقف از اصفهان در تاریخ ۹ شهریور بطهران بازگشتند

حسن پسر ارباب خود را در بضرپ صده گلوله بقتل رساند و ده تیرش را در ده مشکین آباد منزل عمویش پنهان کرد

چند سال پیش آنوقت که قراء خالصه را دولت هنوز بفروش رسانده و بعضی مالکین بی انصاف و از همه جا بی خبر ربرجان و مال رعایا تسلط نساخته بود در یکی از دهات متصل به کرج بنام سرحد آباد سه برادر بنام حاج عبدالحسین خان و میرزا حسین خان و محسن خان زندگی میکردند که از لحاظ خیر اندیشی و توجه بحال رعایا و زارعین در بلوک ساو جیلاغ ضرب المثل بودند و از میان این سه برادر محسن خان و بخشند تر و دست و دل باز تر بود بطوریکه هر يك از رعایای قراء اطراف هم که حاجتی داشتند نزد او میرفتند و او بدون چون و چرا حاجت آنها را رفع میکرد از این جهت بین مردم و بین طبقه زارع و کشاورزان آن حدود محبوبیت خاص داشت .

روزی شخصی بنام حسن نزد او میروید و تقاضا میکند چون بیکار است شغلی باو بدهد محسن خان برای آنکه او را راضی کرده باشد میگوید بیا نزد من باش و مانند سایر نو کرهائیکه دارم کار کن و حقوق بگیر . حسن قبول میکند و سالی چند از این مقدمه میگذرد حسن رفته رفته با پسر اربابش تقی خان طرح آشنائی و رفاقت می افکند و از آنجا که چنانچه خبیث و ناپاک بود پسر ارباب را وادار میکند که برای بدست آوردن ثروت پیدرش زهر دهد و از آنجا که خداوند نخواسته بود که پدری بناحق بدست فرزندش کشته شود ارباب از این مهلکه جان سلامت میبرد و حسن از این پیش آمد سخت عصبانی میشود :

در ضمن این چند سال مقداری وجه بالغ بر ۷۰۰ تومان از پسر ارباب خود بقرض گرفته بود که چون تقی خان از حسن طلبکاری میکند او هم تصمیم می گیرد که پسر ارباب خود را بپرتو که ممکن است بقتل رساند از اینجهت يك روز عصر که با تقی خان عازم میشوند تا از سرحد آباد بمشکین آباد بروند محسن ناپاک ب فکر اجراء نقشه بلید خود می افتد و ده تیری را که از مدت ها قبل تهیه دیده بود با خود بر میآورد و با پسر اربابش که سوار اسبی بود براه می افتد بعد از آنکه چند کیلومتری از ده دور میشوند تقی خان که جوانی ۲۵ ساله و در عین حال فوق العاده دل رحم بود بنو کرش حسن میگوید چون تو پیاده هستی خسته شده ای حالا من پیاده میشوم و تو سوار اسب بشو حسن هم قبول میکند و بر اسب سوار میشود و در حالیکه پسر اربابش پیاده بود و او سوار ده تیر خود را بیرون می آورد و تیری بر پشت تقی خان میزند پسر ارباب بیچاره و از همه جا بی خبر فریاد زده و چند قدمی میدود و آننگاه قرآنی که در جیب داشته بیرون میآورد و حسن را قسم میدهد که او را نکشد و قول میدهد که از این ماجرا پیدرش چیزی نخواهد گفت مرد چنانکار گفته او را باور نکرده و تیری دیگر بر مغز تقی خان میزند که جا بیجا می افتد و آننگاه از اسب پائین میآید و پسر ارباب که نیمه جانی در بدن داشته کشتان کشتان بیالای چاهی میبرد و برای آنکه درست خاطر جمع شود که پسر اربابش کشته شده است تیر سوم را بیبشائی او میزند و سپس دست در جیب های او کرده ساعت طلا و دوست تومان پول تقی خان را بر میدارد و او را سرازیر بداخل چاه می افکند و خود با اسب اربابش بکوه حلقه دار که در هفت فرسخی آنجهدود است میروید و اسب را در آنجا چهار میخ میکند و شب بعد خود را بخانه عمویش ملاعلی میرساند و در همین اثناء بتمام دهات اطراف میرسد که پسر ارباب محسن خان با نو کرش بمشکین آباد رفته و سه روز است که از او خبری نیست و اهالی که نسبت برباب خود محبت فراوان داشته همگی از زن و مرد برای پیدا کردن تقی خان بی جستجو میگردانند ملاعلی عموی قاتل که از ماجرای کم شدن پسر ارباب اطلاع داشته از حسن جو با میشود و او ناچار اعتراف میکند که فرزند اربابش را کشته و ده تیر و ساعت طلا و پول را در منزل عمویش مخفی کرده و خود بسرحد آباد نزد ارباب میآید و ارباب از همه جا بی اطلاع از دیدن نو کرش خوشحال شده و ابتدا او را نوازش میکند و سپس جو بائی حال فرزندش میشود قاتل اظهار میکند که تقی خان پس از اینکه از ده خارج شدیم من را تنها گذاشت و خود با اسب رفت و من اطلاعی از او ندارم پس از یک هفته ناچار قضیه با اطلاع مقامات صلاحیت دار میرسد و اداره آگاهی ماموری بهمراهی چند نفر ژاندارم بسرحد آباد میآیند و پس از تحقیقاتی که از چند نفر بعمل میآید نسبت به حسن مظنون شده او را بتهران میآورند . حسن در آگاهی بجرم خود اعتراف کرده و جنایت خود را از اول تا آخر شرح میدهد و پرهیزنده بدادسرای تهران ارجاع میشود و حسن در آنجا هم جنایت خود را انکار نمیکند و پرونده بدادگاه جنائی ارسال میشود و محکمه به اتفاق آراء بصدر حکم اعدام قاتل میادرت میکند و این حکم در دیوان عالی کشور هم تأیید میگردد و قاتل را در سبز میدان بدار مجازات آویخته سزایش را بدستش میدهد .

حوادث تاریخی

دودسته ملاهای طرفدار صدر اعظم معزول و صدر اعظم منصوب بود روز بروز بتحرکات مقامات خارجی و طرفداران اتابک شدیدتر میشد ، در میان طلاب علوم دینی هم رخنه کرد ، جمعی از آنان را بطرفداری عین الدوله و جمع دیگری را بطرفداری اتابک قیام داد

میرزا سید ابوالقاسم امام جمعه که داماد شاه و تروت بسیار داشت و از طرفداران جدی عین الدوله بود و از مساعدتهای آن صدر اعظم مقتدر و مستبد بر خوردار بود برای کسب شهرت و نشان دادن اقتدار خود باین الدوله و در عین حال انتقام کشیدن از حریف جسور و شجاع خود بهبهانی جمعی از طلاب طرفدار خود را نیکبخت که در کمین نشسته و موقع مناسبی بدست آورده و بهبهانی را کتک بزنند و با توهمین کنند

اتفاقاً یکی از روزها که بهبهانی با جمعی از یارانش از خانه شیخ فضل الله بمنزل خود مراجعت میکرد طلاب طرفدار امام جمعه موقع را مناسب دیده با حمله میکنند مرحوم بهبهانی بعجله خود را از میان معرکه بیرون میکشد ولی عده ای از همراهانش کتک خورده مجروح میشوند

طلاب طرفدار بهبهانی از این پیش آمد خشمگین شده بهداری که طلاب مخالفان سکنی داشتند حمله کرده زدو خورد سختی میان آنها در میگردد

عین الدوله که دیر زمانی در کمین بود که مستمسکی بدست آورده آخوندها را گوشمال بدهد و از نفوذ آنها بکاهد از این پیش آمد استفاده کرده و در روز ۱۴ رجب ۱۳۲۱ قمری سیزده نفر از سر دستگان طلاب را دستگیر و زنجیر کرد و با تحقیر هر چه تمامتر بار دیل فرستاد و چنانچه بدان اشاره کردیم بشفاعت بهبهانی هم اعتنائی نکرد

(ناگفته نماند که چون عده دستگیر شدگان ۱۳ نفر بود و ایرانیان عدد ۱۳ را نحس میدانند برای اجتناب از نحوست یکنفر بیگناه را بر آن عده افزودند و چهارده نفر را زنجیر کرده با خواری به اردیبل فرستادند)

محتاج بدگرنیست که در همین موقع که این دودسته بجان هم افتاده بودند و بنسای کشمکش را گذارده بودند و جز منافع پست شخصی نظری نداشتند آزادی خواهان در پس پرده نقشه عملی کردن آرزوی دیرینه خود را میکشیدند و باین آتش نیمه افروخته دامن میزدند

بنای ساختمان بانک استقراضی روس در زمین وقفی در آن زمان واقعه ای پیش

آمد که در تهیه مردم اثری بسزا داشت و در خور آنست که در اینجا ناگفته نماند زمین مغروبه و متروکی در جنب امام زاده سید ولی بود که مردم اطراف آنرا خریداری کرده و خانه ساخته بودند و چون این زمین در مرکز شهر بود دلالتی بآنک استقراضی رئیس بانک را تشویق کردند استقراضی بنا کند ، چون زمین صاحب معین نداشت بجای شیخ فضل الله مجتهد معروف مراجعه کردند و موافقت کرد که زمین را بعنوان تبدیل با حسن بیانک بفروشد و همین کار را کرد و بانک ساختمان بنا پرداخت

روحانیون و طبقات مخالف دولت قیام کرده و این عمل را مخالف شرع دانسته و بنای شکایت را گذاردند و از صدر اعظم جلو گیری این عمل نامشروع را خواستار شدند

ولی صدر اعظم جاه طلب و متکبر برای بدست آوردن دل روسها بشکایت آنها اعتنا نکرد

حاجی شیخ محمد واعظ که از واعظ معروف تهران بود ، منبر رفت و ساختمان بانک را در زمین وقفی مخالف اصول شریعت اسلام اعلام نمود و در نتیجه هزارها نفر در نیمه شب بحمل مذکور هجوم برده و بنای نیمه کاره بانک را خراب وریشه کن کرد ندرتیس بانک بصدر اعظم شکایت کرد ولی عین الدوله در مقابل افکار عمومی و با فشاری ملامت نتوانست بشکایت آنها ترتیب اثر بدهد و بدین ترتیب مخالفین عین الدوله در این کشمکش فاتح بیرون آمدند

سید جمال الدین واعظ که تازه از اصفهان بتهران آمده بود در مسجد شاه منبر رفت و این عمل مردم را برای حفظ اصول دینی و جلوگیری از نفوذ اجانب تقدیر کرد

تبعید سه نفر از آزادیخواهان

عین الدوله که اقتدارش روز بروز دامنه پیدا میکرد و طبع مستبدش با فکاکار نوین سازش نداشت بر آن شد افرادی را که بازادیخواهی معروف بودند و از اوضاع کشور انتقاد میکردند از میان بردارد ، این بود که ۳ نفر از روشنفکران را که هر یک معروفیت و موقعیتی در میان مردم داشتند دستگیر و بدستخترین وضعی بکلات فرستاد و در آن قلمه مغروبه محبوس کرد

یکی از آنها میرزا حسن رشیدی بود که از مهمترین مؤسسين فرهنگ توین بود و در پیشرفت مآرف و نشر علم و معرفت کوشش میکرد و با امین الدوله دوستی داشت

بقیه در صفحه ۱۴

قتل اسرار آمیز

چندان مهم نیست فقط جسد مقتول در اطاق خواب پیدا شده ولی در اطاق نشیمن بقتل رسیده و قاتل تیرش را طوری انداخته که بقلب مقتول اصابت نموده است من که طاقتم طاق شده و هر لحظه منظر نتیجه امر بودم گفتم بهرحال از اینهمه عمل چه نتیجه میتوان گرفت ؟

گفت اثر انگشتان قاتل در روی درب گنجه بجای مانده و این خود امیدوی است از برای من. پس از اتمام صحبت بدون مکث و تلف وقت گفتم من بدیدن (خریدار) رفته و شما در اینجا باشید تا من بر کردم من نیز به سمت اطاق خواب مقتول حرکت کردم هنوز چند پله بالا رفته که سرو کله (ژان) پیدا شد ولی بنظر خیلی خوشحال میرسید پرسیدم امیدوارم در کارتان موفق شده باشید. بدون اینکه بستانوا من پاسخ دهد به (جین) که همان مامور خانه باشد گفت دستان خود را با آب حوض زده و بیرون آورده (جین) بکلی خود را باخته و رنگ صورتش بریده گفت برای چه (ژان) برای دفعه نانی گفتم من بتو امر میکنم و باید اطاعت کنی (جین) چاره جز اطاعت نداشت و دستان خود را بداخل آب فرو برد و بلافاصله رنگ ارغوانی بخود گرفت (ژان) با چابکی و زرنگی تمام دستمال (جین) را از جیب بیرون آورده و با آب تر نمود و آن نیز برنگ ارغوانی در آمد (ژان) در حالیکه لبخند و قیبت آمیز بر لب داشت و در ضمن متأثر بود گفت آقای (جین) من بحکم قانون و وظیفه شما را بازداشت میکنم. زیرا شما قاتل بانو (مارلی) هستید ماشین ما بسوی زندان حرکت کرد و من از (ژان) خواهش کردم جریان را از برای من تعریف کند تا بهتر بحال این فاجعه آشنا شوم. گفت شب گذشته ما سورت این حوالی بمهد (جین) بوده و چون مقتول تنها تروتمند این شهر بود و در نانی همین اشتباه کافی بود که مرا نسبت بخود مظنون کند. ثالثا از بازجویی و تحقیقات چنین استنباط نمودم تیری که بر قلب مقتول وارد آمده از نوع اسلحه بود که بر کمر (جین) بسته است

از طرف دیگر در آن شب چون (مارلی) مست بود از (جین) تقاضا میکند که او را بخانه برساند و او نیز برخلاف وظیفه پست خود را ترک و با مقتول بسوی خانه اش میرود. (مارلی) نیز او را بداخل دعوت و جامی پر از شراب باو میدهد و در همان لحظه اولین تیر خود را به سمت قلب او میاندازد. چون شخص ماهری است و بارها با من در امور جنائی شرکت کرده با مهارت تمام آنارجرم را از بین برده و من نیز چون مدرکی برای اثبات قضیه نداشتم طوری وانمود کردم که به نتیجه رسیده ام آنوقت به نزد تو آمده و مداد ترا گرفته و گرد آنرا که کبیه بود در آنجا بیکه یقین داشتم دست (جین) بآن تماس پیدا کرده ریختم و او نیز در غیاب من استفاده کرده و برای بایبال کردن آنارجرم مجددا آنرا از بین برده و پاک میکند غافل از اینکه خورده ریزه های مداد در دستمالش بجای خواهد ماند و همانطوریکه مشاهده نمودید با تر کردن انگشتان و شستن دستمال آنارجرم بجه نوعی پیدا و قاتل با پای خود بدام افتاد

بقیه از صفحه ۱۳

بقیه از صفحه ۱۳
دیگری مجد الاسلام کرمانی بود که پس از خاتمه تحصیلش در اصفهان و رسیدن بمقام اجتهاد بتهران آمده بود و یا سید جمال الدین واعظ و ملک التکلمین اتیس و جلیس بود و طبعی روشن و فکری بازداشت، قلمش بسیار شیوا و زبانش فصیح و از آرزومندان قانون بود و بی پروا در مجالس از مفاسد دستگاه دولت سخن میگفت و مردم را با فکار نوین آشنا میکرد دیگری میرزا آقای اصفهانی معروف به نطفی بود سالها در اسلامبول مشغول کسب و تجارت بود و تا حدی از اوضاع دنیای تمدن بی اطلاع بود و طبعی سرکش و جاه طلب داشت و چون مایل بکسب شهرت و اظهار فضل و اطلاع بود اغلب در مجالس از ترقیات ملل اروپا سخن میگفت و از اوضاع ایران انتقاد میکرد حبس و تبعید این ۳ نفر حس تنفر و عدم اعتماد بیش از حد در میان آزادیخواهان نسبت بعین الدوله بوجود آورد و مخالفین عین الدوله هم که از هر پیش آمدی برای خرابی او استفاده میکردند این پیش آمد را بیش از آنچه حقیقت داشت معروف کردند و بتخریک مردم و ترسانیدن آزادبخواهان از افکار ناپاک عین الدوله و سوء نیت او پرداختند و بیش از پیش برای برانداختن او همت گماشتند ناگفته نماند که میرزا آقا اصفهانی معروف بنطفی که در آن زمان در زمره طرفداران فلسفه نوین شناخته شده بود و خود را آزادبخواه و ملت دولت معرفی میکرد پس از آنکه در میان مردم کسب شهرت و اعتباری نمود و بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. با محمد علیشاه سرسری پیدا کرد و راه جاسوسی پیش گرفت و صدمات جبران ناپذیری به بیکر مشروطیت وارد آورد که ما در موقع خود از آن سخن خواهیم گفت



زنگ
بقلب مقتول

بقیه از صفحه ۱۲ با ورزشکاران و مربیان بزرك آشنا شوید

شهاب جوانی است خوش اخلاق و میل دارد که هر چه میدانند بسدیگران بیاموزد و در راه تشویق جوانان از هیچ چیز دریغ نمی نماید. حتی یکمرتبه بجوانانی که از شرکت در مسابقه کراال پشت بواسطه داشتن رقیب مأیوس بودند گفت: اگر تمام سکوهای مسابقه برشود من امسال در مسابقات شرکت نخواهم کرد. (امجد به دارای ده سکوی مسابقه است)

ولی باتمام این تفامیل از ورزش دلخوشی ندارد و میگوید در ایران اگر وضع بدیده نوال ادامه یابد نه تنها ورزش پیشرفت نمی کند بلکه بخودی خود از بین خواهد رفت.

از شما چه پنهان منم با این عقیده موافقم زیرا در ایران کسانیکه دنبال ورزش را میگیرند صدی نود بیکار و ترک تحصیل مینمایند بدلیل آنکه ما مربیان نداریم که ورزش را با اسلوب صحیح بشاگردان بیاه و زوند شاهد این مدعا مدارس ماست اگر بیکروز بدیورستانها سری بزتید خواهید دید عده ای بقدری در ورزش اصراف میکنند که ناچار هر کلاس را دو سال می بینند و تازه سال دوم هم باداشتن ۴ یا ۵ تجدید آنهم با ارفاق قبول میشوند ولی عده ای برعکس اصلا بوزش توجهی نداشته و ساعت ورزش را هم غیبت میکنند ترا بخدا این اسلوب را صحیح میتوان نامید؟ و از طرفی اگر هم کسی درس خوان و ورزشکار شود تازه وقتی وارد جامعه شد ناچار است ورزش را رها سازد زیرا در غیر اینصورت از گرسنگی خواهد مرد ماتوجه ریاست محترم تربیت بدنی را که هدفی جز پیشرفت ورزش ندارند باین موضوع مهم جلب و تقاضای رسیدگی داریم

آگهی احضار

به حسن پیشه ورفرزند محمد ابراهیم که بانها هم افتراء تحت پیگرد واقع و پرونده بژوشی آن شماره ۲۹ ۵۳۲۲ بشعبه هفتم دادگاه استان ۱ و ۲ مرکز ارجاع گردیده فعلا مجهول المکان میباشد اظهار که ظرف سه ماه از تاریخ نشر آخرین آگهی خود را بشعبه مزبور معرفی نماید در غیر این صورت غیاباً رسیدگی خواهد شد و اگر احتیاج با آگهی مجدد باشد بیکنوبت و مدت آن ده روز خواهد بود.

مدیر دفتر شعبه هفتم دادگاه استان ۱ و ۲ مرکز میر داود فتاحی

ش - ۶۱

۳ - ۳

شماره ۱۳

در عالم سینما

میداند و هیچگاه از سر بسر گذاشتن اطرافیان هنرمند آشنا شده ام . بارها با فکر افتادام که بتجزیه روحیات این دوشیزه خوش پسندیده نمیآید اینست که وی میل دارد همیشه عده ای دور خود جمع کند . از هر طبقه رفیق دارد ، مأمورین برق ، ماهیگیر شکارچی ، ورزشکار و غیره و چنانچه خودش اظهار میدارد ساعات خوشی را با اینعده میگذراند . من وقتی از او چنین اظهاری میشنوم وی بینم واقعاً در چنین وضعی قیافه بشاشی دارد و قلباً شادمانست سخت بشگفت میآیم : و از جمله خصائل ارول که موجب عظمت او در نظر من شده جرأت و جسارت خارق العاده اوست :

ارول فلین فقط در صحنه سینما لباسهای تمیز و خوب در بردارد و الا در خارج از استودیو از همه هنرپیشگان در لباس پوشیدن عقب تر است :

اکنون عقیده ارول فلین را در مورد الیو یا دوها و یلانند مورد مطالعه قرار دهیم

عقیده مراد رخصوس اولیو میخواید؟ این کار آسانی نیست زیرا اولیو واقعاً موجود عجیبی است : از ۴ سال پیش که من با این ستاره از آن یاد کنم

آگهی مناقصه

شرکت سهامی نساجی ایران ۱۴ قلم لوازم برك (امپر متر - فیبر سیم - طلق - مقره - فیوز - وغیره) طبق صورت موجود در دفتر شرکت را از طریق مناقصه خریداری مینماید داوطلبین مبلغ ۵ در صد بهای پیشنهادی را بحساب ۵۱۱۵۰ شرکت سهامی نساجی ایران - اداره خرید در بانک ملی پرداخت و برك بستانکار را ضمیمه پیشنهاد تا آخر وقت اداری روز دو شنبه بیستم شهریور ماه ۱۳۲۹ بدفتر شرکت واقع در سازمان برنامه تسلیم و رسید در یافت دارند پیشنهادات واصله ساعت ده صبح روز بعد باز و قرائت خواهد شد حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه مناقصه آزاد و شرکت در رد یا قبول يك یا کلیه پیشنهادات مختار خواهد بود . ش - ۷۰ - ۲ - ۳ شرکت سهامی نساجی ایران

آگهی مناقصه

شرکت سهامی نساجی ایران ۳۶ قلم افزار پیچ و مهره (مقتول آهن گرد - رنده - ختکه - حمیدیده و قلاویز و غیره) طبق صورت موجود در دفتر شرکت را از طریق مناقصه خریداری مینماید داوطلبین مبلغ ۵ در صد بهای پیشنهادی را بحساب جاری ۵۱۱۶۰ شرکت سهامی نساجی ایران - اداره خرید در بانک ملی پرداخت و برك بستانکار را ضمیمه پیشنهاد تا آخر وقت اداری روز شنبه بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۱۹ بدفتر شرکت واقع در سازمان بر نامه تسلیم و رسید در یافت دارند - پیشنهادات واصله ساعت ۱۰ روز بعد باز و قرائت خواهد شد حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه مناقصه آزاد و شرکت در رد یا قبول يك یا کلیه پیشنهادات مختار خواهد بود . ش - ۷۱ - ۲ - ۳ شرکت سهامی نساجی ایران

نتیجه مسابقه شماره ۱۱ و ۱۲

بچه های عزیز در مسابقه شماره ۱۱ تا امروز ۱۳ نفر شرکت کرده اند که از بین آنها آقایان رضاحیدری دوشیزه مهین فرح بخشیان - دوشیزه هما امیری - بیژن جلیلی - بنگاه دارویی دی = مکرم اقتصادی بهجت مفتخری - ا.ها کوپیان . رامین درابی . بهرام بختیاری . مصطفی هژبر و هوشنگ معارفی از تهران رضی الله استمخانی از زنجان جو ابشان

صحیح بوده در مسابقه شماره ۱۲ فقط ۲۶ نفر شرکت کرده اند که جواب هیچکدام صحیح نبوده اینک جدول حل شماره ۱۱ در زیر ملاحظه فرمائید و جدول حل شده شماره ۱۲

۵	۴	۶
۶	۵	۴
۴	۶	۵

آگهی احضار پرونده ۶۸ ۹۹۳

به کدوری که محل اقامت خود را سابقا خیابان لاله زار وارد کنده عطر اظهار نموده و محل اقامت فعلی او غیر معلوم است اعلام میشود که بشرح کیفر خواست مورخه ۷ ۱۲ ۱۳۲۸ دادسرای تهران باتهام تغلف از مقررات منع احتکار مورد پیگرد کیفری قرار گرفته اند و رسیدگی موضوع بدادگاه جنحه شعبه (۶) ارجاع گردیده . بنا براین از تاریخ نشر سومین آگهی در ظرف مدت سه ماه خود را بدفتر شعبه نامبرده معرفی نمائید در صورت عدم حضور و انقضای مدت مقررده دادگاه غیاباً رسیدگی و دادنامه شایسته صادر خواهد نمود و در آتیه چنانچه آگهی لازم شود يك نوبت منتشر و مدت آن ده روز خواهد بود . از طرف رئیس دفتر دادگاههای جنحه تهران علی رضا امیر حجازی ش - ۶۵ - ۳ - ۳

آگهی مناقصه

شرکت سهامی نساجی ایران تعداد ۱۵۰ اصله تیر آهن نمره ۱۰ شش متری را جهت مصرف کارخانه گونی بافی شاهی از طریق مناقصه خریداری مینماید پیشنهاد دهندگان بایستی وزن يك متر تیر آهن را در پیشنهاد ذکر نموده ۵۰۵۰۰ مبلغ پیشنهادی را بحساب شماره ۵۱۱۵۰ اداره خرید شرکت سهامی نساجی ایران در بانک ملی مرکز پرداخت و برك بستانکار آنرا به ضمیمه پیشنهاد تا آخر وقت اداری روز ۱۵ شهریور ماه ۱۳۲۹ در پاکت لاک و مهر شده بدفتر شرکت سهامی - نساجی ایران واقع در سازمان بر نامه تسلیم و رسید دریافت دارند پیشنهادهای واصله در ساعت ده صبح روز بعد در دفتر شرکت باز و قرائت خواهد شد - حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه مناقصه آزاد و شرکت در رد یا قبول يك یا کلیه پیشنهادها مختار خواهد بود . ش - ۶۹ - ۲ - ۳ شرکت سهامی نساجی ایران



تغییر وزرای دارائی و اقتصاد ملی

بسوی آینده- شایع است که رزم آرا قصد دارد بزودی دکتر نصر- و دکتر آزموده وزیران دارائی و اقتصادی را از کار برکنار سازد و دوفرد دیگر را بجای آنها بگمارد

موضوع قرضه ایران از بانک بین المللی

طلوع - موضوع عدم توجه بانک بین المللی توسعه و عمران بیدرخواست دولت ایران از طرف محافل آگاه تکذیب گردید و گفته میشود بانک مذکور اصولاً موافقت کرده بود که در وهله اول برای یکساله سی و پنج میلیون دلار وام بدهد و بتدریج در سنوات آتی به نسبت پیشرفت کار و توسعه کارهای عمرانی و تولیدی مبلغ را هر سال زیادتر نماید . بعضی ها حدس میزند که چون اخیراً نسبت به طرحهایی که از طرف مهندسين امریکائی سازمان برنامه تقدیم شده بود موافقت نشده و آنها را متناسب با اوضاع و احوال ایران ندانسته اند از ناحیه آنها گفته یا شنیده شده که بانک بین المللی گزارش راجع بایران را بایگانی کرده اند ، بهر حال عکس العمل بایگانی شدن گزارش راجع بایران گویا بدست آمده باشد که چندان مطابوب نبوده است !

چرا در اهواز حکومت نظامی اعلام شد

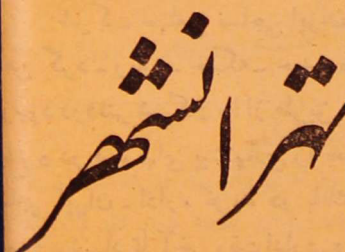
عصر - اعلام حکومت نظامی در اهواز که خبر آن دیروز انتشار یافت بسیار غیرمنتظره بوده و تفسیرهای مختلف در اطراف آن شده است عده ای آنرا مربوط مسافرت مستر دو کلاس بنطاق جنوب میدانند و میگویند چون شرکت نفت میل ندارد دو کلاس در خوزستان گردش کند و وسائل فراهم آورده که حکومت نظامی اعلام شده از مسافرت نامبرده جلو گیری شده همچنین گفته میشود که چون مقداری اسلحه بینادر جنوب رسیده حکومت نظامی اعلام کرده اند تا در حمل آنها اشکالی ایجاد نگردد نظریه اخیر بیشتر قابل قبول است

یکهزار و دویست نفر از سازمان برنامه معاف میشوند

طلوع - برقرار مسوع یکهزار و دویست نفر از کارمندان سازمان برنامه که زائد بر احتیاج تشخیص شده اند از خدمت در سازمان برنامه معاف میشوند و گفته میشود چون وزارت فرهنگ احتیاج به هزار نفر معلم دارد ممکن است عده کثیری از آنان که صلاحیت دارند مشغول کار شوند .

نماینده مخصوص رئیس جمهور چرا بایران میآید

بارس - از اخبار منتشر در جراید عربی استنباط میشود که مستر هاریمان نماینده مخصوص ترومن در سپتامبر وارد ایران میشود و میخواهد بایران و ترکیه مسافرت کند و ممکن است قبل از پرواز بتهران چند روزی هم در لبنان توقف کند: هاریمان پس از مسافرت بایران و ترکیه بچند پایتخت کشورهای غربی نیز مسافرت خواهد نمود تا درباره نقشه های مبارزه با کمونیسم مطالعاتی نماید در باره مسافرت او بایران گفته میشود گذشته از این منظور عنوان بارد بداز شاهنشاه ایران نیز خواهد بود



مؤسس: عزت الله - همایونشر
جای اداره
تهران - خیابان سوم اسفند تلفن ۹۷۰۲
تک شماره ۳ ریال

چاپخانه سپهر

نمایندگان سیاسی احضار میشوند
تهرانصو - عده ای از روسا و اعضای نمایندگان سیاسی ایران در خارجه پس کز احضار شده و عده ای دیگر بجای آنها انتخاب شده اند
در سمت های نمایندگی های سیاسی در اروپای خاوری، در خاور میانه و کنسولگری های ایران در بعضی کشور- های آسیائی مثل هندوستان تغییراتی بعمل آمده است

دولت استیضاح میشود
مدافع - يك منبع مطلع اظهار داشته است نمایندگان اقلیت مصمم شده اند در امور مختلفه خصوصاً گرانی هزینه زندگی دولت راستیضاح کنند

مخالفتین سیاسی دولت و کابینه سازها
طلوع - مخالفین سیاسی دولت و بعضی کارگردانهای سیاسی فعالیت هائی مینمایند که دولت را ضعیف کرده متزلزل نشان بدهند و اخیراً اسم آقای علا، را میبرند و ایشان را زمامدار آینده میگویند ولیکن همانطور که نوشته بودیم وضع دولت در محافل پارلمانی خوب است

بقیه از صفحه ۲
گداهارا جمع میکنند و مسبین کدائی را آزاد میکنند روز دیگر دولت را تغییر میدهند این را میبیرند و آنرا میآورند ، فرم لباس پلیس در این هفت سال هفت بار عوض شده اسم زاندارمیری درین شش سال شش دفعه تغییر کرده محل وزارت کار از زور بیکاری ده بار عوض شده . نانوں نظام وظیفه ده مرتبه تغییر پیدا کرده آئین نامه تعدیل مال الاجاره ها صد دفعه حك و اصلاح شده اراضی یوسف آباد پانزده مرتبه قرعه کشی شده حاکم اسفهان بریاست بانک ملی و رئیس بانک ملی سفارت فرانسه و سفير فرانسه سفارت لندن و سفير لندن بوزارت خارجه و وزیر خارجه بسازمان شاهنشاهی و سرلشکر ارتش باز نشسته و سرلشکر باز نشسته سناتور و سناتور وزیر و وزیر وکیل مجلس وکیل مجلس استنادار و استنادار رئیس هیئت مدیره شرکت فلان و خلاصه این بساط لا ینقطع در تغییر و محصول آن چندین شب نشینی باشکوه عمومی و چند صد شب نشینی باشکوه خصوصی و چندین هزار مهمانی مجلل خصوصی تر گردیده . عموجان سر تیب با دانی جان سناتور دست فری و بری را گرفته باهوشك و فریدون به ته داندان آب علی رفته شب تاصبح پو کز زده صبح تا عصر روی چمن سبزه گره میکنند . در کنار اینهمه بدبختی و مذلت که ایران و افراد ایرانی را احاطه کرده و در حاشیه اینهمه زجر و فلاکت و گرسنگی که درین مردم شیوع دارد و هر آن هستی و آینه توده واقعی ملت را تهدید میکند این هزار فامیل از خدا بی خبر پای میکوبند و در غفلت و بی خبری بسر میبرند و هر کدام به رنگی خود را مشغول و ملت را به تماشای خود مشغول تر کرده اند . زنده تر از تمام مراحل این نمایشگاه بزرگو و نیش دار تر از تمام مناظر این صحنه های دلغراش که هر کس در آن بکاری مشغول است قیافه مأمورین مالیات میباشد که کشکول بدست گرفته از عطار و بقال و سبزی فروش و لیو فروش مالیات میخواهند تا صرف اغنیا شود و بدرد شب نشینی ها و مهمانی های مجلل بخورد . گذشته تر بود تر از لحن این مأمورین در گوش بقال و عطار لحنی نیست . اینها که مجهول المکانها و ملیونرها را برای گرفتن مالیات فراموش کرده به سراغ ضنفا آمده اند گوی بی زبان حال و با دهن کجی مخصوصی که موی بر اندام ملت راست میکند میگویند :

هر که بکاری مشغول

ارشاد ملت - در نتیجه پروژه هائی که دولت و هیئت اعزامی بانک بین المللی از احتیاجات ایران تهیه کرده بودند اینک اطلاع میرسد که بانک بین المللی حاضر شده است فقط مبلغ ده میلیون دلار اعتبار جهت انجام قسمتی از این پروژه ها در اختیار دولت بگذارد . بقیه پروژه ها مورد بررسی مقامات بانک بین المللی است و برای ده میلیون دلار اعتباری که داده شده در نظر است میسوی برای خرید احتیاجات ایران با آمریکا اعزام شود . از قرار مسوع پروژه های مورد قبول مربوط با احتیاجات

هر که بکاری مشغول - يك چیزی بنداز تو کشکول
عزت الله همایونشر